

فرمان‌ناشدگان به سجود

فریدالدین رادمهر

همگان بهتر از نگارنده این سطور می‌دانند که الواح و آثار جمالِ ابهی سرشار از معانی بلند است، بلکه هر عبارت و هر کلمه از آنها، ژرفای بی‌نهایتی دارد که ادعای احاطه بر آن اگر به کُفر نماند، لااقل جسارتِ زائدالوصف می‌طلبد. گاهی برخی از این عبارات چنان پیش رو قرار دارند که از فرطِ روشنی، دیده نمی‌شوند! روزی یک دوست دانشور، جنابِ فاروق ایزدینیا، توجهِ راقم این سطور را به عبارتی از الواح جلب نمود که حاصلِ آن، نوشته‌ی زیر شد. شاید همان به باشد که نگارنده، ادای ذین به وی را اینگونه پردازد که این مرقومه را تقدیم به او کند. امید است که به دیده‌ی مرحمت ببیند.

به هنگام زیارت یکی از الواح جمالِ ابهی، یعنی لوح مشهور به صلات حاجت، آیه‌ای هست که چشم‌ها را به خود خیره می‌سازد و آن این است: «ثُمَّ وَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ حَرَمِ اللَّهِ الَّذِي يَطُوفُهُ حَبِينُذِ أَرْوَاحِ الْوُجُودِ مِنَ الْغَيْبِ وَالشُّهُودِ ثُمَّ أَرْوَاحِ الَّذِينَ مَا أَمَرُوا بِأَمْرٍ وَ لَمْ يَزَلْ كَانُوا نَاطِرًا إِلَى وَجْهِ رَبِّكَ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ»^۱. یعنی ای سالکِ نمازگزار، بعد از وضوء دست و صورت، وجه خود را به سوی حَرَمِ الهی بلند نما، حَرَمی که اینک ارواح وجود، از غیب گرفته تا شهود آن را طواف می‌کنند و نیز ارواح کسانی که به هیچ امری دستور نیافتند، نیز آن را طوف می‌نمایند چه که ایشان همیشه ناظر به وجهِ الله بودند. جمالِ ابهی از ارواح کسانی یاد می‌کنند که به امری فرمان نیافتند و همیشه به وجه خدا ناظرند. این آیات بی‌شبهات به عباراتی از سوره هیکل نیست که در آن جمالِ قَدَمِ به حوریه معانی می‌فرماید از غرقه لاهوت برون آی، حَمَر جبروت را به دستانِ یاقوت بنوشان، شاید اهل ناسوت به اشراق خدا در طراز بهاء مطلع گردند و به ثنای این جَوَانِ الهی (=الفتی) بکوشند. بعد به این حوریه می‌فرمایند اگر کسی را نیافتی که این حَمَرِ حمراء را از تو بگیرد، محزون مشو و آنان را به ایشان واگذار و به خَلْفِ سُرَادِقِ ابهی رُو، آنجا قومی را خواهی یافت که وجوهشان بس نورانی است و یکسره به تهلیل و تسبیح خداوند ناطقند، تو گویی که هرگز از ایشان جز ذکرِ مُقَدَّسِ مرا نشنوی، و بعد، این جمله را در حق آنان نازل می‌فرماید: «مَا أَطَّلَعَ بِهِوَلَاءِ أَحَدٌ مِنَ الذَّبِيْهِمْ خُلُقُوا بِكَلِمَةِ اللَّهِ فِي أَرْوَاحِ الْأَزَالِ كَذَلِكَ فَصَلَّ لَكَ الْأَمْرَ وَ صَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّ النَّاسَ فِي آثَارِ رَبِّهِمْ يَتَفَكَّرُونَ، وَ أَنْهُمْ مَا أَمَرُوا بِسَجْدَةِ الْأَدَمِ وَ مَا حَوَّلُوا وَجْهَهُمْ عَنِ وَجْهِ رَبِّكَ وَ هُمْ مِنْ نِعْمَةِ التَّقْدِيسِ فِي كُلِّ حِينٍ يَتَنَعَّمُونَ»^۲. یعنی اینان کسانی هستند که فرمانی نیافتند که به آدم سجده کنند. به عبارت

دیگر، اشاره به داستان سجده ملانکه به آدم می‌شود. اینک برای تعقیب ماجرا باید به
سُراغِ اصلِ داستان رفت.

۱- یکی از آیات شورانگیز و جادویی قرآن، ماجرای معمایی خلقتِ آدم است. قصه از اینجا شروع شد که خداوند قصد کرد بر روی ارض خلیفه‌ای بگذارد. ملائکه سر مخالفت برداشتند و به خدا عرض کردند ما که تو را می‌ستاییم و این ترا بس نیست که می‌خواهی بر ارض کسی را قرار دهی که خون ریزد و فساد کند. خدا گفت ما چیزها دانیم که شما ندانید. و بعد به آدمی اسماء را آموخت و از ملائکه خواست تا این اسماء را باز گویند. فرشتگان گفتند ما جز آنکه تو به ما آموختی ندانیم. آنگاه خداوند به آدم گفت آنان را از این اسماء خبر ده. آدم اسماء را بگفت و خداوند به ملائکه فرمود نگفتیمتان که ما چیزها دانیم که شما ندانید. سپس: «اذ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا ابْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۳ یعنی خداوند به ملائکه گفت: آدم را سجده کنید. و اینان چنین کردند مگر ابلیس که سر پیچید و تکبر ورزید و کافر گشت.

این داستان به این نحو فقط در قرآن یاد شده و در دیگر کُتب الهی، نظیر تورات و انجیل نیست، یا اگر باشد به این صراحت نیست. یکایک استعارات نهفته در این آیه و دیگر آیات قرآنی نیازمند تحقیقی مفصل در اندازه یک کتاب مستقل است. اما در اینجا به آیات مربوط به سجده ملائکه بر آدم و استثنائات آن توجه خواهد شد.

۲- آیات مربوط به سجده ملائکه به آدم، در چند سُوره از قرآن نقل شده است؛ نخست در سُوره بقره از این ماجرا به اختصار یاد شده است: «اذ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا ابْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (قرآن ۳۴/۲). در اینجا از چند و چون استنکافِ ابلیس سخنی نیست، بلکه خدا به ملائکه گفت آدم را سجده کنید و آنان سجده کردند مگر ابلیس که استکبار ورزید و کافر شد. اما در سُوره اعراف (قرآن ۱۱/۷) تفصیل بیشتری یاد می‌شود: «و لقد خلقناکم ثمَّ صورناکم ثمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا ابْلِيسَ لَمْ یُکُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. قال ما منعک الا تسجدَ اذ امرتک؟ قال: انا خیر منه خلقتنی من نارٍ و خلقتہ من طین». یعنی ملائکه سجده کردند و ابلیس ساجد نشد. خدا به او گفت چه شد که سجده نکردی در حالی که من تو را به آن دستور دادم؟ عرض کرد: به این سبب که من از او بهترم! مرا از نار و او را از خاک آفریدی. در سُوره اسراء (قرآن ۶۱/۱۷) خدا با ابلیس بیشتر سخن می‌گوید، به این نحو که «اذ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا ابْلِيسَ! قال: اسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طیناً؟ قال ارایتک هذا الذی کَرَمْتَ عَلَی لَئِن اٰخَرْتَنِ الِی یَوْمِ الْقِیَامَةِ لاحتنکُنْ ذَرِیَّتَهُ اِلَّا قَلِیلاً. قال: اذھب فمَنْ تَبِعَکَ مِنْھُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُکُمْ جَزَاءً مَوْفُوراً». یعنی خدا گفت چرا آدم را سجده نکردی؟ ابلیس گفت: آیا باید کسی را که از خاک آفریدی، سجده کنم؟ و اضافه کرد: آیا می‌بینی این کسی را که بر من کرامت بخشیدی؟ اگر تا روز قیامت به من مهلت دهی، جمیع فرزندان آدم، مگر اندکی، را فریب دهم و براندازم. خداوند گفت: دور شو! تو و هر کسی از اولاد آدم که پیرو تو باشد، به جهنم خواهید رفت و جهنم جزای بسنده‌ای خواهد بود. در سُوره طه (قرآن ۱۱۶/۲۰) باز تفصیل مشروح‌تر دیگری هست: «اذ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا ابْلِيسَ أَبَى فُلْنَا یا اَدَمُ انْ هَذَا عَدُوُّ لَکَ و لَزَوْجِکَ فَا یُخْرِجُکُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقٰی اِنَّ لَکَ الْاَلَا تَجُوعُ فِیْھَا و لَا تَعْرِی.» یعنی ابلیس خدا را سجده نکرد و سر پیچید. خدا به آدم گفت، ای

آدم این ابلیس دشمن تو و زوجه تُست. مبدا که شما دو تن را از بهشت براند و تیره بخت شوید و زحمت گرسنگی کشید و بزهنه مانید. در سوره حجر (قرآن ۳۰/۱۵) گفتگوی خداوند و ابلیس قدری تفصیل دارد و بیشتر به یک نوع مُشاجره لفظی شبیه است و در طی این لفاظی، خداوند ابلیس را نفرین می‌کند: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا ابْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ، قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا لَكَ لَا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ، قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ، قَالَ فَارْجُ مِنْهَا فَاتَّكِ رَجِيمٌ وَّ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَاظْطَرَّنِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ قَالَ فَاتَّكِ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. قَالَ رَبِّ بَمَا اغْوَيْتَنِي لِأَزِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَّ لَا غُوبِيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ» یعنی خداوند به ابلیس گفت چرا ساجد نشدی؟ گفت نخواهم بشری را سجده کنم که تو از گلی خشک و از اجنی بد بو آفریدی. خدا گفت از اینجا بیرون شو که تو رجیمی. تا یوم دین بر تو لعنت باد. ابلیس گفت مرا تا روزی که همگان به بعث در آیند، فرصت ده. گفت مُهلّت دادمت. ابلیس گفت خدای من چون مرا اغواء کردی، من نیز با زرق و برق دنیا همه را بفریبم، مگر عبادی که اهلِ إخلاص باشند.

۳- این آیات نشان از آن دارد که خداوند همه ملائکه را امر به سجده بر آدم کرد و ظاهراً استثنایی نگذاشت. به این دستور عام بود که مخالفت ابلیس عیان گشت و این اعراض، سبب شد او مؤاخذه گردد، زیرا وی نیز مأمور به سجده گشت اما سجده نکرد. گویا در قرآن فقط یک آیه هست که به استثنای دیگری، در سجده نکردن به آدم، اشاره دارد، و آن، در سوره ص (قرآن ۷۳/۳۸) است. آخرین آیات این سوره ملغمه‌ای است از اشارات به سجده ابلیس و ظهور خداوند در آخرت. در وصفِ سجده آدم این عبارات آمده است: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَادَّا سَوِيَّةً وَّ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَّ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيدِي، اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ؟ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَّ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَارْجُ مِنْهَا فَاتَّكِ رَجِيمٌ وَّ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.» یعنی خداوند به ملائکه گفت که من بشری از خاک آفریدم. چون خلقت او را تمام کردم و از روح خود بر او دمیدم، به او سجده بریدم. ملائکه جمیعاً سجده کردند، مگر ابلیس که کبر ورزید و کافر شد. خدا گفت ای ابلیس چه مانع شد که به کسی که من به دست خود آفریدم، سجده نثردی؟ آیا استکبار ورزیدی یا از عالین بودی؟ گفت من از او بهترم زیرا مرا از آتش و او را از خاک آفریدی. خدا گفت بیرون شو که رجیم هستی و لعنت من تا روز دین بر تو باد. و بقیه ماجرا همانی است که در دیگر سوره‌ها نقل شد.

در این آیات، سخن بر سر این است که وقتی خدا از ابلیس پرسید چرا سجده نکردی؟ «استکبرت ام کنت من العالین؟» یعنی کدام یک از این دو بودی که سجده نثردی؟ اهل استکبار بودی یا از عالین؟ (در اینجا نامی از ملائکه عالین یعنی حرفی از ملائکه نیست بلکه صرفاً از "عالین" یاد شده است). ظاهراً ابلیس در گروه نخست جای داشت، یعنی کبر و غرورش مانع از اطاعت فرمان شد. اما این پرسش قرآنی از ابلیس، از نظر تیزهوشان مخفی نماند چه که ظاهراً، عده دیگری نیز بودند که سجده نکردند اما نه به این

سبب که اطاعت نکردند، بلکه به این علت که اصلاً امر به سجده نشدند. اگرچه این آیه التفات تیزهوشان را به خود جلب کرد، اما پاسخشان به آن پرسش الهی، گوناگون بود، چنانکه برخی این دو کلمه یعنی "استکبار" و "عالین" را دو وجه یک معنا دانستند.^۴ اما برخی گفتند که این دو باید با هم متفاوت باشند، یعنی قومی باید بوده باشند که اصولاً خداوند آنان را امر به سجده نکرد زیرا مقامشان عالی‌تر از این حرف‌ها بود. یعنی از همان ابتداء؛ کُلُّ موجودات به دو طایفه تقسیم شدند، گروه اول که امر به سجده نشدند و گروه دوم که مأمور به سجده گشتند؛ این گروه دوم نیز خود به دو دسته شدند آنان که اطاعت کردند و آنان که نکردند. یعنی در اینجا سه گروه هستند که همراه با آدم، چهار بازیگر اصلی داستان را تشکیل می‌دهند که در این نمایشنامه خدایی، به ایفای نقش می‌پردازند:

- (1) امر به سجده نشدند = عالین
- (2) امر به سجده شدند و سجده کردند = ملائکه
- (3) امر به سجده شدند و سجده نکردند = ابلیس و مَنْ تَبَعَهُ
- (4) آدم که مسجود است.

عموم مفسران بر آن بودند که اصولاً گروه اولی وجود ندارد و «عالین» همانا ملائکه هستند که خود را برتر از آدم می‌انگاشتند از جمله ابلیس. اما صریح آیه قرآنی هست که خداوند یک دسته را از سجده بر آدم معاف کرده است و به عبارت دیگر «اتَّهَمَ مَا أَمَرُوا بِسُجْدَةِ آدَمَ» و اینان همان عالین هستند. در این مقاله صرفاً به همین دسته پرداخته، و در سلسله مقالات دیگری به سایر وجوه این داستان و نقش‌پردازان آن التفات خواهد شد.

۴- درباره اینکه این عالین چه کسانی هستند، میان اندیشمندان اسلامی اختلاف است. از جمله عبدالقادر گیلانی نوشت: «ام کنت احتسبت نفسک من العالین، المتفوقین علیه بحیث لا تجوز لنفسک ان تتدللَّ عنده و تنقاد له.»^۵ برخی گفتند: «انَّ العالین قوم من خلقه تعالی مستغرقون فی التوجه بالی ربهم لا یشعرون بغیره تعالی»،^۶ یعنی عالین کسانی هستند که چنان مستغرق در توجه به خدا هستند که خبر از غیر خدا ندارند! حتی گفتند که این عالین ملائکه سماء هستند و ملائکه‌ای مأمور به سجده شدند ملائکه ارض بودند.^۷ ملا فتح‌الله کاشانی خلاصه عقاید اینان را اینگونه نوشت:

«أَسْتَكْبَرْتُ أَيَا تَكْبَرُ كَرْدِي بَدُونِ اسْتِحْقَاقٍ وَ بَلَنْدِ سَاحَتِي خُودِ رَا فَوْقِ قَدْرِ خُودِ أَمْ كُنْتُ مِنْ أَلْعَالِینِ یَا هَسْتِي از جماعتی که بلند مرتبه و گفته‌اند بعضی از ملائکه هستند که متحیرند در مطالعه جمال الهی و بجهت شدت توجه و استغراق تام باو سبحانه مأمور نشدند بسجود و قول او سبحانه که گفت من لعالمین اشارتست بایشان. و مؤید اینست قوله تعالی فی سوره الانبیاء وَ لَهُمْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْعَدٌ هُوَ نَعْمَ مَا قِيلَ: از ملائکه جماعتی هستند که از جام جمال او مستند.

و بنابر این مراد از قول او سبحانه که فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ملائکه نباشند که بسجود او مأمور شدند، یعنی جمیع فرشتگانی که بسجود مأمور شدند، سجده آدم کردند، و نزد جماعتی آنست که متوله آن و متحیر آن مذکور، غیر ملائکه‌اند، لکن باسمى از أسماء در سماء اشتهار نیافته‌اند و أشار الیه المولوی الرومی فی المثنوی:

بار دیگر از ملك پیران شوم آنچه اندر و هم ناید آن شوم.

و بعضی برآنند که معنی آنست که آیا الحال استکبار نمودی یا همیشه از جمله مستکبران بودید و ناستحقاق، و مقوی قول اولست آن که ابلیس اختیار شقّ ثانی که آن استحقاق نفوقست، نموده»^۸ اینکه خداوند گفته است "بی‌دئی" یعنی دو دست، اگرچه ابن عربی آن را رحمت و نعمت داند ولی نجم‌الدین آن را ید لطف و قهر داند و درباره عالین نیز سکوت کرده است.^۹ لذا باید دید که ابن عربی چگونه به این قضیه می‌نگریست.

۵- ابن عربی به این قصّه توجه خاصی داشت. وی در دو کتاب مهمّ خود، الفتحاحات المکیة و فصوص الحکم، این آیه را به تفصیل، شرح و بسط داد. اصولاً ظرافت آیه قرآنی از چشمان تیزبین وی مخفی نماند، او نیک می‌دانست که خداوند فرموده است: «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» اشاره به «یَد» یعنی دست خداست و این نکته اصلی ماجراست. او در جمع تشبیه و تنزیه خداوند به نکته جالب اشاره می‌کند: «و الْحَقُّ فِي جَمْعِ بَيْنَهُمَا وَ قَدْ وَرَدَ الْخَبْرُ فِي النَّشْأَةِ الْأَدْمِيَّةِ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ وَ وَرَدَ فِي الْقُرْآنِ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَهُ بِيَدَيْهِ عَلَى جَهَةِ الشَّرِيفِ لِقَرِينَةِ الْحَالِ حِينَ عَرَفَ بِذَلِكَ ابْلِيسَ لَمَّا ادَّعَى الشَّرْفَ عَلَى آدَمَ بِنَشْأَتِهِ فَقَالَ "مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ" وَ لَا يَسُوغُ هُنَا حَمْلَ الْيَدَيْنِ عَلَى الْفُؤَادِ لَوْجُودِ التَّنْبِيهِ وَ لَا عَلَى أَنْ تَكُونَ الْوَاحِدَةُ يَدِ التَّعْمَةِ وَالْأُخْرَى يَدِ الْفُؤَادِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ سَانِعٌ فِي كُلِّ مَوْجُودٍ فَلَا شَرَفَ لِأَدَمَ بِهَذَا التَّأْوِيلِ فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ لِقَوْلِهِ بِيَدَيَّ خَلْفًا مَا ذَكَرْنَاهُ مِمَّا يَصِحُّ بِهِ الشَّرِيفُ فَتَوَجَّهْتُ عَلَى خَلْقِ الْإِنْسَانِ هَاتَانِ النَّسْبَتَانِ نَسْبَةُ التَّنْزِيهِ وَ نَسْبَةُ التَّشْبِيهِ»^{۱۰} یعنی خداوند آدم را به صورت خویش آفرید و در قرآن فرمود که آدم را به دو دست خود آفرید. زیرا به ابلیس در هنگام سجده به آدم فرمود: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» یعنی چرا به آنچه با دو دست خود آفریدم، سجده نکردی. اگر این دو دست را به قدرت و نعمت معنا کنند، چندان محملی ندارد چه که همه چیز به این قدرت و نعمت آفریده شده است و در این صورت، هیچ شرافت اختصاصی به آدمی تعلق نمی‌گیرد. لذا باید دو دست مزبور را به حصول تشبیه و تنزیه خدا گرفت که در آدم جمع آمده است یعنی اوست که هم شباهت به خدا دارد در عین حال، منزّه از مادون است.

این دست یا ید توجه ابن عربی را به سختی به خود مشغول داشته است چنانکه در جای دیگری از همان اثر نوشت: «بَلْ خَلَقَ كُلَّ مَا سِوَاهُ إِمَّا مِنْ هَيْئَةٍ أَوْ عَنْ يَدٍ وَاحِدَةٍ، قَالَ تَعَالَى "أَنَا قَوْلُنَا لَشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" فَهَذَا عَنْ أَمْرِ الْهَيْئَةِ، وَ وَرَدَ فِي الْخَبْرِ "أَنَّ

الله عزَّ و جلَّ خلق جنَّةَ عدنٍ بیَّده و کتَبَ التَّوَارَةَ بیَّده و غرس شَجْرَةَ طُوبَى بیَّده و خَلَقَ آدَمَ الَّذِیْ هُوَ الْإِنْسَانُ بیَّده" فَقَالَ تَعَالَى لِإِبْلِيسَ عَلَى جَهَةِ التَّشْرِيفِ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ»^{۱۱} یعنی خداوند همه چیز را به امر الهی یا به یکدست (=ید) آفریده است، آیه «کن فیکون» حاوی امر الهی است اما حدیث معروفی نیز به یک ید اشاره داد که بر طبق آن، خداوند جنّت عدن و تورات و شجره طوبی را به ید خویش آفرید و به جهت شرافت آدمی بود که به ابلیس گفت چرا به آنچه با دو ید خویش آفریدم سجده نکردی. جهان و هر آنچه در اوست به امر الهی آفریده شده است اما آدم به وسیله دو ید آفریده است.

از نظر ابن عربی این آدم از این حیث که به دو دست خدا آفریده شده، قابل قبول اسماء الهی گشت: «ان الله خلق آدم على صورته فهذه صفته فانه لما جمع له في خلقه بين يديه علمنا انه قد اعطاه صفة الكمال فخلقه كاملاً جامعاً ولهذا قيل الاسماء كلها».^{۱۲} وی در ضمن باب ۳۶۱ به توضیح دقیق این آیه پرداخته است:

«انَّ الله عزَّ و جلَّ يقولُ لِإِبْلِيسَ "ما منعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ" عَلَى جَهَةِ التَّشْرِيفِ و الاختصاص لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ استكبرت في نظرك و كذلك كان فانَّ الله أَخْبَرَ عنه أَنَّهُ اسْتَكْبَرَ و قَالَ لَنَا عزَّ و جلَّ في كِتَابِهِ العَزِيزِ انَّ ابْلِيسَ قَالَ "أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ و خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ" و قَالَ لَمَّا قِيلَ لَهُ اسْجُدْ، أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً؟ فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِنَا في نظرك "أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" في نفس الامر أَى أَنَّكَ في نفس الامر خَيْرٌ مِنْهُ فَهَذَا ظَهَرَ جَهْلُ ابْلِيسَ! و قَدِيرُ بِالْعَالِينَ الْمَلَائِكَةُ الْمُهَيَّمَةُ في جَلَالِ الله الَّذِينَ لَمْ يَدْخُلُوا تَحْتَ الْأَمْرِ بِالسُّجُودِ و هُم أرواحٌ، ما هُم مَلَائِكَةٌ، فَانَّ الْمَلَائِكَةَ هِيَ الرُّسُلُ مِنْ هَذِهِ الْأرواحِ كَجِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ و امثالِهِ فَانَّ الْألُوَكَةَ هِيَ الرِّسَالَةُ في لِسَانِ الْعَرَبِ فَالْمَلَائِكَةُ هُمُ الرُّسُلُ مِنْ هَذِهِ الْأرواحِ خَاصَّةً، فما بَقِيَ مَلَكَ إِلَّا سَجَدَ لِأَنَّهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللهُ لَهُمْ اسْجُدُوا لِآدَمَ و لَمْ تَدْخُلِ الْأرواحُ الْمُهَيَّمَةُ فِيمَنْ خُوِطِبَ بِالسُّجُودِ فَانَّ اللهُ ما ذَكَرَ أَنَّهُ خَاطَبَ إِلَّا الْمَلَائِكَةَ و لِهَذَا قَالَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ و نَصَبَ ابْلِيسَ عَلَى الْإِسْتِنَاءِ الْمُنْقَطِعِ لَا الْمُتَّصِلِ و هَذِهِ الْأرواحُ الْمُهَيَّمَةُ في جَلَالِ اللهِ لَا تَعْلَمُ انَّ اللهُ خَلَقَ آدَمَ و لَا شَيْئاً لِشَعْلِهِمْ بِاللَّهِ يَقُولُ اللهُ لِإِبْلِيسَ "أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" أَى مِنْ هَوْلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرْنَاهُمْ فَلَمْ تُؤَمَّرَ بِالسُّجُودِ، و السُّجُودُ التَّطَاطَى في اللِّسَانِ، لِأَنَّ آدَمَ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ و هُوَ أَسْفَلُ الْأَرْكَانِ لَا أَسْفَلَ مِنْهُ؛ و مِنْ هُنَا يُعْرَفُ شَرَفُ نَقْطَةِ الدَّائِرَةِ عَلَى مُحِيطِهَا، فَانَّ النُّقْطَةَ أَصْلُ وُجُودِ الْمُحِيطِ! فَالْعَالُونَ ما أُمُرُوا بِالسُّجُودِ لِأَنَّهُمْ ما جَرَى لَهُمْ ذِكْرُ في تَعْرِيفِ اللهِ آيَاناً و لَوْ لا ما ذَكَرَ اللهُ ابْلِيسَ بِالْإِبَابَةِ ما عَرَفْنَا أَنَّهُ أَمَرَ بِالسُّجُودِ فَمَا أَضَافَ آدَمَ إِلَى يَدَيْهِ إِلَّا عَلَى جَهَةِ التَّشْرِيفِ عَلَى غَيْرِهِ و التَّنْوِيهِ بِهِ لِتَعْلَمَ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ اللهِ ثُمَّ زَادَ في تَشْرِيفِهِ بِخَلْقِهِ بِالْيَدَيْنِ و قد ورد انَّ شَجْرَةَ طُوبَى غَرَسَهَا اللهُ بِیَدِهِ

و خلق جنَّة عدن بیده فوحده الید و ثناها و جمعها و ما ثناها الا فی خلق آدم علیه
السَّلام و هو الانسانُ الکاملُ»^{۱۳}

مختصر کلام او این است که خداوند به ابلیس گفت که چه ترا مانع آمد که به آنچه من به
دو دست خویش خلق کردم، سجده نبری. این به جهت تشریف و اختصاص آدمی، "در
نظرت"، استکبار ورزیدی؟ اینگونه بود که خدا خبر داد که ابلیس تکبر ورزید. و به ما
در کتابش گفت که ابلیس گفته است "من از آدم بهترم زیرا من از آتشم و او از خاک". و
چون به او گفت آدم را سجده کن، گفت به کسی که از خاک آفریده شده، سجده برم؟ این
بود منظور ما از عبارت "در نظرت". یا آنکه در زمره عالین در نفس الامر بودی یعنی
در نفس الامر تو بهتر از اوئی، در اینجا جهل ابلیس معلوم آمد. منظور خدا از عالین،
ملائکة مُهیم (= سرگشته یا هائم) در جلال خدا است. یعنی آنانکه امر به سجده نشدند و
آنان همان ارواح‌اند، نه فرشتگان، زیرا فرشتگان رسولانی از این ارواح‌اند، مانند جبرئیل
و نظایر او. ملائکه از الوکه اشتقاق یافته، و در زبان عربی الوکه یعنی رسالت، یعنی
ملائکه خاصه از این ارواح‌اند، لذا ملائکه‌ای باقی نماند مگر آنکه سجده کرد زیرا خداوند
در باره آنان گفت که به آدم سجده کنید و البته ملائکه عالین یا ارواح مهیم در زمره آنان
نبودند و مأمور به سجده نشدند. لذا تمام ملائکه سجده کردند و ابلیس استثناء شد و بر این
استثناء اصرار کرد. این ارواح مهیم در جلال و عظمت خداوند اصلاً نمی‌دانند که خدا آدم
و چیزهای دیگر را آفرید. زیرا اینان یکسره به خدا مشغولند و از این جهت به ابلیس
فرمود "یا آنکه از عالین هستی" یعنی از کسانی هستی که فرمان به سجود نداشتند،
و سجود در لغت، تطاطبی یا موافقت در زبان است. از آنجا که آدم از خاک آفریده شده
است و آن پائین مرتبه ارکان و عناصر است و از آن پائین‌تر نیست لذا شرف نقطه و
مرکز دایره بر محیط دایره معلوم می‌شود زیرا مرکز (یا نقطه) اصل وجود محیط است.
ملائکه عالین فرمان به سجود نداشتند چه که خدا تعریفی از آنان ننموده تا بتوانیم آنان را
بشناسیم، و حتی اگر خداوند از ایاب ابلیس حرفی به میان نیاورده بود، ای بسا که
نمی‌دانستیم او به سجده فرمان یافته است. خلاصه آدم را به دو ید خود آفرید، تا تشریف
و عظمت وی را ثابت کند. اما سایر کائنات را حتی جنت عدن و شجره طوبی را به یک
دست آفرید مگر آدمی یا انسان کامل که با دو ید (یدئ) هستی گرفت.^{۱۴} ابن عربی حتی
به این حدیث جالب اعتناء کرد و نوشت: «اخترت یمین ربی و کلتا یدی ربی یمین
مبارکة».^{۱۵} جالب این است که این دو دست خدا، هر دو یمین یعنی دست راست است و
خدا دست چپ ندارد.

۶- اینک باید توجه به نکته دیگری داشت که علت تسمیه آن دسته از ملائکه به عالین چه
بود. ابن عربی در جایی نوشت: «أم کُنت من العالین آی ائتک فی نفس الأمر خیر منه
فکنت من العالین عن العنصر، و لست كذلك، و یعنی بالعالین من علا بذاته عن أن یکون
عنصراً فی نشأته النورية العنصرية وان کان طبعياً فهو علو المکانة عند الله» یعنی اینان

از عالین هستند که از هر عنصری برتر هستند، به عبارت دیگر عالی‌تر از آن هستند که از عنصری حتی عناصر نورانی باشند به جهت علو مکانی که نزد خدا دارند. همو در جایی دیگر اینگونه آنان را معرفی کرده است: «مَا ارْتَفَعَ إِلَّا فِي حَقِّ الْعَالِينَ وَهُمْ الْمُهَيَّمُونَ الْكُرُوبِيُّونَ»^{۱۶} یعنی ملائکه عالین همان مُهَيِّمَانِ کُرُوبِيَانِ هستند. اینجا با عبارت ملائکه کروبین مشخص می‌شود که باید به سراغ ملائکه کروبین نیز رفت. از نظر ابن عربی این ملائکه عالین از عبادت معاف نیستند زیرا: «فَالْعَالُونَ هُمُ الْعَابِدُونَ بِالذَّاتِ لَا بِالْأَمْرِ» یعنی اینان ذاتاً به عبادت حق مشغولند و نه به امر و فرمان الهی؛ یعنی عبادت ایشان ذاتی است و نه عرضی.

رتبه ملائکه عالین را باید به مدد سایر مراتب روحانی شناخت؛ در اینجا ابن عربی یاری می‌کند و می‌نویسد: «ما عرفه (=ما عرف آدم) من العالم الآ للوح و القلم و هُمُ الْعَالُونَ فَلَا يَتَمَكَّنُ لَهُمْ انْكَارُهُ و الْقَلَمُ قَدْ سَطَرَهُ و اللَّوْحُ قَدْ حَوَاهُ فَإِنَّ الْقَلَمَ لَمَّا سَطَرَهُ سَطَرَ رُتْبَتَهُ و مَا يَكُونُ مِنْهُ و اللَّوْحُ قَدْ عَلِمَ عِلْمَ ذَوْقٍ مَا حَظَّهُ الْقَلَمُ فِيهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِابْلِيسَ اسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتُ مِنَ الْعَالِينَ عَلَى طَرِيقِ اسْتِفْهَامِ التَّقْرِيرِ بِمَا هُوَ بِهِ عَالِمٌ لِيُقِيمَ شَهَادَتَهُ عَلَى نَفْسِهِ بِمَا يَنْطِقُ بِهِ فَقَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ فَاسْتَكْبَرَ عَلَيْهِ.»^{۱۷} یعنی از عالم جز لوح و قلم، آدم را نمی‌شناختند و این ملائکه عالین هستند که انکار مقام آدم را در توان نداشتند زیرا قلم رتبه آدم را نوشت و لوح نیز به ذوق، آنچه را قلم نوشت، دانست. خداوند به ابلیس گفت آیا استکبار کردی یا از ملائکه عالین بودی؟ و این سوال، استفهام تقریری بود که یعنی تو می‌دانستی؛ چنین شد تا او را بر خود وی گواهی گیرد. لذا او تکبر ورزید زیرا از ملائکه عالین نبود! در اینجا به دو اصطلاح قلم و لوح اشاره شده است که برای توضیح آن باید اندکی صبوری کرد تا به شیخ احمد احسایی و آثارش رسید.

خلاصه ابن عربی در جای دیگری پرده از رُخسار این ملائکه عالین بر می‌دارد:

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِابْلِيسَ اسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتُ مِنَ الْعَالِينَ، وَهُمْ أَرْفَعُ الْأَرْوَاحَ الْعُلُويَّةَ و لَيْسُوا بِمَلَائِكَةٍ مِنْ حَيْثُ الْأَسْمَاءُ؛ فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ لِلرُّسُلِ مِنْهُمْ خَاصَّةً فَمَعْنَى الْمَلَائِكَةِ الرُّسُلُ و هُوَ مِنَ الْمَقْلُوبِ و أَصْلُهُ مَأَلِكَةٌ و الْأَلْوَكَةُ الرِّسَالَةُ فَمَا تَخْتَصُّ بِجِنْسِ دُونَ جِنْسٍ و لِهَذَا دَخَلَ ابْلِيسُ فِي الْخِطَابِ بِالْأَمْرِ بِالسُّجُودِ لَمَّا قَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَنَّهُ مِمَّنْ كَانَ يَسْتَمِعُ فِي الرِّسَالَةِ فَهُوَ رَسُولٌ فَأَمَرَهُ اللَّهُ فَأَبَى و اسْتَكْبَرَ و قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ و خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَالرِّسَالَةُ جِنْسٌ حَكَمَ يَعْمُ الْأَرْوَاحَ الْكِرَامَ الْبِرَّةَ السَّفَرَةَ و الْجَنِّ و الْإِنْسِ فَمَنْ كَانَ صِنْفٌ مِنْ أَرْسَلٍ و مِنْهُ مَنْ لَمْ يُرْسَلْ فَالْنَّبِوءَةُ الْمَلِكِيَّةُ الْمَهْمُوزَةُ لَا يِنَالُهَا إِلَّا الطَّبَقَةُ الْأُولَى الْحَافُونَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ و لِهَذَا يُسْتَجُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ و أَفْرَادٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الْكُرْسِيِّ و السَّمَوَاتِ و مَلَائِكَةِ الْعُرُوجِ و آخِرُ نَبِيِّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ اسْمَاعِيلُ صَاحِبُ سَمَاءِ الدُّنْيَا...»^{۱۸}

منظورش این است که ملائکه عالین ارواح علویّه هستند که نتوان آنها را به اسم، ملائکه نامید زیرا موضوع ملائکه رسالت است؛ و ملائکه همان رسولان هستند. ملائکه اصلاً از لغت مالک و الوکه اشتقاق یافته است و الوکه به معنای رسالت است. رسالت به جنسی غیر جنس دیگر اختصاص ندارد، لذا ابلیس نیز در خطاب فرمان سجود داخل شد، یعنی وقتی خدا به ملائکه دستور سجده داد، شامل ابلیس نیز شد؛ زیرا ابلیس در بدو کار خویش کار رسالت را انجام می‌داد و چون فرمان سجده را دریافت کرد، استکبار ورزید و سجده نکرد و گفت "من از آتشم و آدم از خاک، و من از او بهترم". لذا آنان صنفی از رسولان هستند که شامل ارواح کرام ابرار سفراء می‌شوند که جنّ و انس را نیز در بر می‌گیرد. برخی از آنها فرستاده می‌شوند و برخی نه. لذا نبوءت ملکی، به همزه؛ جز طبقه اول که عرش را فرا گرفتند، شامل نمی‌شود لذا به تسبیح خدا مشغولند و افرادی از ملائکه کرسی و آسمان و ملائکه عروج و نیز آخرین نبیّ ملائکه یعنی اسماعیل صاحب دنیا نیز هست.

ابن عربی در آخرین فصول کتاب الفتوحات المکیه به معرفت حضرت العلوّ می‌پردازد. او صاحب این حضرت را عَبْدُ الْعَلَى نام می‌نهد. از نظر ابن عربی این علوّ روی زمین تنها بر سرکشان و عاصیان به حضرت حقّ ظاهر شده است، مثلاً فرعون که خداوند در وصفش فرمود: «أَنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ». لذا عالمان به خداوند در این دنیا علوّ نمی‌جویند. علوّ انسان عبودیت است تا آنجا در ذات خود به این عبودیت رسد و آن در آخرت است. در اینجا مصادیق علوّ در آسمان را همان "عالین" داند، و می‌نویسد:

«فَيَاكَ أَنْ تَتَهَمَّ جَانِبَ الْحَقِّ فَتَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ وَ أَنْتَ مِنَ الْجَاهِلِينَ وَلَوْ أُعْطِيَتْ
عِلْمَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى وَ الْمَلَائِكَةِ الْعُلَى! وَ أَمَّا الْعَالُونَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ
الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي تَوْبِيخِهِ لِابْلِيسَ حِينَ أَبِي عَنِ السُّجُودِ لِأَدَمَ "اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ
الْعَالِينَ" فَهُمُ الْأَرْوَاحُ الْمُهَيَّمَةُ فِي جَلَالِ اللَّهِ! فَأَعْلَاهُمْ الْحَقُّ أَنْ يَكُونَ شَيْءٌ مِنْ
الْخَلْقِ لَهُمْ مَشْهُوداً وَ لَا نَفُوسَهُمْ، وَ هُمْ عَبِيدٌ اخْتَصَّ لَهُمْ لِذَاتِهِ فَالْتَجَلَّى لَهُمْ دَانِمٌ وَ هُمْ فِيهِ
هَائِمُونَ لَا يَعْلَمُونَ مَا هُمْ فِيهِ فَعَلَوْهُمْ بَيْنَ الْأَسْمِ الْعُلَى وَ بَيْنَنَا فَهُمْ لَا يَشْهَدُونَ عُلُوَّ
الْحَقِّ لِأَنَّهُ لَا يَشْهَدُ عُلُوَّ الْحَقِّ إِلَّا مَنْ شَهِدَ نَفْسَهُ وَ هُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ غَائِبُونَ فَهُمْ عَنِ
عُلُوِّ الْحَقِّ وَ مَكَانَتِهِ أَشَدُّ غَيْبَةً وَ الْعُلُوُّ نَسَبَةٌ فَالْأَعْلَى "مَنْ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى"
أَمَّا هُوَ نَعَتْ الْأَحَدِيَّةَ مِنْ ادَّعَى الْعُلُوَّ أَوْ أَرَادَ الْعُلُوَّ فَإِذَا زَالَ كَانَ عَلِيّاً لِأَعْلَى وَ اللَّهُ
يَقُولُ الْحَقُّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ».^{۱۹}

به این معنا که مبدا تهمت به جانب خدا زنی، که در این صورت نادانی! و البته که نادانی، حتی اگر علم لوح محفوظ و قلم اعلی و ملائکه علی را به تو دهند. اما عالون (عالین) عبادی از خدا هستند که خداوند به هنگام توبیخ ابلیس در سجده بر آدم از آنها یاد کرد؛ یعنی زمانی که به ابلیس گفت آیا استکبار کردی یا از عالین بود. عالین ارواح مهیّمه در جلال خداوند هستند یعنی کسانی که در جلال خدا هائم و متحیرند. خداوند آنان

را اعلیٰ و برتر از آن قرار داد که بر ایشان از خلق حتی از خودشان، چیزی معلوم آید. آنان عبادی هستند که خدا آنان را برای خود مخصّص داشته است. برای آنان تجلی همیشه دائم است و اینان در آن تجلی هائم هستند و حتی نمی‌دانند که در چه مقام هستند. لذا علو آنان میان اسم علیّ و ما است. آنان علو حق را نمی‌نگرند چه که علو حق را جز کسیکه نفس او را نگریسته نداند و اینان حتی از نفس خود نیز غائبند، ایشان از علو حق و مکانت او به شدت غایبند و علو نسبتی است که در اعلیٰ نهفته و مصداقش این آیه قرآنی است که اسم ربّ اعلیٰ را تبسیح گو! چه که این نعت احدیت است برای آنکه مدعی علو است و اراده علو کرده است. هنگامی زائل شود علیّ همان اعلیٰ است.

۷- گفتنی است که ابن عربی در فص ادریسی از فصوص الحکم به نکته جالبی التفات کرده است:

«مِنْ أَعْجَبِ الْأُمُورِ كَوْنُ الْإِنْسَانِ، أَعْنَى الْإِنْسَانِ الْكَامِلِ، أَعْلَى الْمَوْجُودَاتِ وَ مَا نُسِبَ إِلَيْهِ الْعُلُوُّ إِلَّا بِالتَّبَعِيَّةِ إِمَّا إِلَى الْمَكَانِ وَ إِمَّا إِلَى الْمَكَانَةِ وَ هِيَ الْمَنْزِلَةُ؛ فَعُلُوُّ الْمَكَانِ لِذَاتِهِ فَهُوَ الْعُلِيُّ بِعُلُوِّ الْمَكَانِ الْمَكَانَةُ فَالْعُلُوُّ لِهَمَا؛ فَعُلُوُّ الْمَكَانِ كِ "الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى"، وَ هُوَ أَعْلَى الْإِمْكَانِ؛ وَ عُلُوُّ الْمَكَانَةِ "كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ" وَ "إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ" وَ "إِلَٰهَةٌ مَعَ اللَّهِ"؛ وَ لَمَّا قَالَ تَعَالَى "وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا" فَجَعَلَ عَلِيًّا نَعْتًا لِلْمَكَانِ. وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً فَهَذَا عُلُوُّ الْمَكَانَةِ وَ قَالَ فِي الْمَلَائِكَةِ "اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" فَجَعَلَ الْعُلُوُّ لِلْمَلَائِكَةِ فَلَوْ كَانَ لِكُونِهِمْ مَلَائِكَةً لَدَخَلَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ فِي هَذَا الْعُلُوِّ فَلَمَّا لَمْ يَعْمَ مَعَ اسْتِرَاكِهَم فِي حَدِّ الْمَلَائِكَةِ عَرَفْنَا أَنَّ هَذَا عُلُوُّ الْمَكَانَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَ كَذَلِكَ الْخُلَفَاءُ مِنَ النَّاسِ لَوْ كَانَ عُلُوُّهُمْ بِالْخِلَافَةِ عُلُوًّا ذَاتِيًّا لَكَانَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ فَلَمَّا لَمْ يَعْمَ عَرَفْنَا أَنَّ ذَلِكَ الْعُلُوُّ لِلْمَكَانَةِ، وَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى الْعُلِيُّ، عَلَى مَنْ؟ وَ مَا تَمَّ إِلَّا هُوَ فَهُوَ الْعُلِيُّ لِذَاتِهِ. أَوْ عَنِ مَاذَا؟ وَ مَا هُوَ إِلَّا هُوَ فَعُلُوُّهُ لِنَفْسِهِ...»^{۲۱}

منظور ابن عربی این است که از شگفت‌ترین امور آن است که انسان، یعنی انسان کامل، عالی‌ترین موجود است. اما نسبت علو او یا به تبع مکان است یا به تبع مکانت یعنی منزلت. علو او ذاتی نیست، بلکه علو او یا به اعتبار مکان است یا به اعتبار مکانت. علو مکان نظیر آیه قرآنی "الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى" است که عرش، عالی‌ترین مکان است.^{۲۱} ما علو مکانت مانند آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» یعنی جز وجه خدا همه چیز فانی است. و یا این آیه که همه امور به او راجع است. و یا این آیه که آیا خدایی با خداوند همراه است؟ خداوند در آنجا که فرمود "وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا" علی را نعت مکان قرار داد. اما هنگامی که خدا به ملائکه گفت می‌خواهم روی زمین خلیفه بگذارم، منظورش علو مکانت بود و درباره ملائکه گفت که "اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" علو را برای فرشتگان مقرر کرد، اما اگر این علو به جهت ملائکه بودن آنان بود، جمیع فرشتگان در آن داخل می‌شدند. اما این صفت عمومیّت نداشت ولو همه آنها در صفت ملک بودن، ملائکه بودند. لذا دریافتیم که این علو مکانت نزد خدا بود و اینگونه خُلفای

انسانی نیز اگر علو‌شان به خلافت علو ذاتی بود، آن صفت شامل جمیع انسان‌ها می‌شد اما عمومیت نداشت، لذا می‌دانیم که آن علو، به جهت مکانت است. و نیز باید گفت که از جمله اسمای حسنی همانا علی و اعلی است اما علی بر چه؟ در حالی که صرفاً اوست که علی است، اما علی بر چه؟ که او جز او نیست. علو او به خود اوست.

شارحان فصوص درباره عبارات فوق مطالبی نوشتند^{۲۲} و البته ابن عربی نکات مزبور را در فص ادریسی گفته است که ادریس همانی است که منطوق قرآنی «و رفعا مکاناً علیاً» بر او قرار یافت. شارحان فصوص کمتر به این دقیقه توجه داشتند که این عالین چه کسانی‌اند، اما معدودی نیز بودند که به لطف آثار دیگر ابن عربی آن را ذکر کردند: «العالین هم المهيمونون من الملائكة الذين غير مأمورين بسجدة آدم عليه السلام لشدة هيماهم في الحق و كمال غيبتهم عن الخلق فهم مستغرقون في الحق من ابتداء نشيهم و لا يعرفون الغير من هو حتى لا شعور لهم بأنفسهم»^{۲۳} یعنی عالین همان فرشتگان هائمند که به سجده آدم امر نشدند، به خاطر شدت هیمانشان در حق و کمال غائب بودنشان از خلق، آری اینان از ابتدای نشأت خود، در حق مستغرق بودند و غیری نشانسدند حتی از خود خیر ندارند. اما شارحان مزبور باید توجه می‌کردند که خود ابن عربی در ابتدای این فص، سخن از علو در مقام ادریس کرده است. یعنی "عالین" مصادیق همین مقام ادریسی هستند. جالب این است که ادریس، طایف مصری، هرمس یونانی، اخنوخ عبری یک شخص هستند.^{۲۴} به عبارت دیگر "عالین" که به سجده آدم امر نشدند، عبادی در زمره ادریس هستند که در این عالم به اسم علی و اعلی مشهورند.

مؤیدالدین جندی در شرح فصوص نوشت:

«ان علو الكمل و الملائكة العالین من حیث المكانة اذ لو كان العلو لهم بالذات لاشترك كل انسان في ذلك بل ذلك الانسان موصوف بالخلافة الحقيقية الكمالية لا غير و ذلك علو مرتبی و كذلك الملائكة العالون مع اشتراكهم في علو المكانة الذي لملائكة الرحمان معهم من حیث كونهم في المكان العرشى فلهم علو المكانة من حیث لم يؤمروا بالسجود، فهم اعلون من ان يؤمر و ابا لسجود لهيماهم في الحق و غيبوتهم عن غيره و فئاتهم فيه عنه و عما يسمی سوى الحق فهم لا يعرفون انفسهم و لا يعرفون ان الله خلق آدم»^{۲۵}

یعنی علو کاملان و ملائکه عالین از حیث علو مکانت است چه که اگر ذاتی بود، هر انسانی در آن شریک می‌شد. اما فقط انسان موصوف به خلافت حقیقی کمالی است و این علو مرتبت است. ملائکه عالین اگر چه در مکان، با ملائکه رحمت شریکند و در مکان عرشى به سر می‌برند، اما علو مکانت داشتند زیرا ملائکه امر به سجده شدند، حال آنکه اینان اعلی از آن بودند که مأمور به سجده شوند و از سجده معاف گشتند چه که هائم در حق بودند و از غیرش غائب؛ آنان در حق فانی شدند و به جز حق چیزی نمی‌دانستند، حتی از وجود خود بی‌خبر بودند و نمی‌دانستند که خدا آدم را آفریده است.

تاج‌الدین حسین خوارزمی در شرح خود بر فصوص نکته دیگری را معلوم کرده است. نیکبختانه متن او به فارسی است:

«در آیت "و اِذَا قَالَ رَبُّكَ" ثابت شد علو مکانت، انسان کامل را که خلیفه حقیقی حق است، و خلفای او را در هر زمانی تا قیام قیامت؛ و ملائکه را نیز حضرت حق اثبات علو مکانت کرد. پس اگر این علو از برای انسان یا ملک بودن بودی، هر انسان و هر ملک را این علو حاصل گشتی، و لیکن چنین نیست؛ پس دانستیم که اختصاص من عند الله تعالی است كما قال "يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ". و املاک عالون ملائکه آن است که واقعد در صفت اول وجود؛ و از ایشان اند مهیمه که ایشان را شعور به وجود و عدم وجود آدم نیست. چه این طایفه را که مُستغرقان دریای حیرت‌اند، شعور به نوات خویش نیست خاصه به دیگری. و عقل اول و نفس کلیه از ایشان است. اما حق سبحانه فرمود که این مهیم یامدار وجود باشند چنانکه شیخ قدس الله سره در فتوحات بیان کرده است. پس معنی آیت "استکبرت أم كنت من العالین" آن است که یعنی عدم سجده تو آدم را از جهت خودبینی و تکبر است، یا از طایفه مهیمین گشته که غیر حق را سجده نکنند و به هیچ چیز غیر از جمال حق شعور ندارند، و چون امر عقلا راست، عدم سجده ایشان منافی و مناقض "فسجد الملائكة كلهم اجمعون" نیست».^{۲۶}

در اینجا به نکته جالبی اشاره شده است، اینکه ملائکه عالون مُستغرق در جمال خدایند و در صفت اول وجود هستند و عقل اول و نفس کلیه از جمله ایشان به شمار آیند. شارح دیگری نکته مهمی را بیان می‌کند: «و قال تعالی فی حق الملائكة علیهم السلام خطاباً لإبلیس لما آبی عن السجود لآدم ع "استکبرت أم كنت من العالین" جمع عالی، و هم نوع من الملائكة مهیمون فی الله تعالی لا یعرفون غیره و لا یعرف بعضهم بعضاً فکل واحد لا یعرف الا الله تعالی فجعل سبحانه العلو فی هذه الآیة للملائكة وهو علو لهم بالتبعية لمن هم مهیمون فیه و هو الله تعالی فان من اسمائه العالی لا علو ذاتی لهم فلو كان هذا العلو لهم لکونهم ملائكة حتى یكون علواً ذاتياً لدخل الملائكة کلهم المهیمون منهم و غیرهم فی هذا العلو المذكور».^{۲۷} یعنی عالین همانها هستند که از سجده به آدم معاف شدند و "عالین" جمع کلمه عالی است و نوعی از ملائکه هستند که هائم و سرگشته در خدایند و به غیر از خدا نشاناسند. حتی برخی از اینان برخی دیگرشان را نشاناسند اما همگی جز خدا نشاناسند. این علو مقام به سبب مکانت است که هائم و حیرت‌زده در خدایند. اینان صاحب اسم علی و علو خدا هستند و کسی در این مرتبه با آنان سهیم و شریک نیست.

۸- اینک باید به سراغ مولانا رفت که آشکارا به مراتب وجود اشاره دارد، اما نه از حیث صرف وجود، بلکه از حیث معرفت استکمالی، یا به زبان خود او از حیث خبر؛ او برتری انسان را از حیوان در همین خبر داند. ملائکه از انسان به همین سبب، بالاترند اما بالاتر از ملائکه نیز هستند:

کیست کافر؟ غافل از ایمان شیخ	کیست مُرده؟ بی خبر از جان شیخ
جان نباشد جز خبر در آزمون	هر کجا افزون خبر، جانش فزون!
جان ما از جان حیوان بیشتر	از چه؟ زان رو که فزون دارد خبر
پس فزون از جان ما جان ملک	کو منزّه شد ز حسّ مشترک

و ز ملک جانِ خداوندانِ دل
ز آن سبب آدم بُود مسجودشان
ور نه بهتر را سجود دون‌تری
کی پسندد عدل و لطف کردگار

باشد افزون، توت حیر را پهل
جان او افزون‌ترست از بودشان
امر کردن، هیچ نبود در خوری
که گلی سجده کند در پیش خار؟^{۲۸}

مولانا گوید طبقات هستی بر اساس فزونی خبر، یا معرفت، رو به بالا دارند. نخست حیوان است و بعد انسان، و بعد از انسان، ملائکه هستند. حتی از ملائکه بالاتر نیز هست و آن «جانِ خداوندانِ دل» است که در مقام تحیر یا به تعبیر ابن‌عربی، مهیمه، منزل دارند. شارحان مثنوی در شرح این ابیات لاجرم تابع ابن‌عربی و افکار او شدند، از جمله یکی از آنها نوشت:

«و ملائکه مهیمه مأمور به سجده آدم نشدند زیرا که ایشان در شهود جمال و جلال حق از عالم و آدم خبر ندارند بلکه از ذوات خود نیز بی‌خبرند. و خواص ملائک عبارت از ملائکِ عالی‌اند که واقعتاً در صفتِ اول وجود، چون عقل اول و نفس کلیه و غیرهما! و بعضی از ایشان که مهیمه‌اند مأمور به سجده آدم نشده‌اند و بعضی که عقلاوند و هیمن ندارند و ح جاب بارگاه الوهیت و واسطه فیض ربوبیت‌اند، چون عقل اول و مادون او به سجده آدم مأمور شدند. پس مراد از ملائکه در آیه کریمه "استکبرت ام کنت من العالین" ملائک مهیمه‌اند. مراد از ملائکه در آیه کریمه "فسجد الملائکه کلهم اجمعون"، "الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین" ماوری ملائکه مهیمه‌اند که عقل اول و مادون او باشند. و اگر در این آیه کریمه ملائکه مهیمه نیز داخل باشند می‌تواند؛ زیرا که چون فرد واحد از حقیقت کلیه سجده کرد. پس حاصل شد سجود از آن حقیقت نیز. پس گویا که جمیع افراد وی سجده کردند. چنانچه حضرت داود قیصری قدس سره در شرح فصوص در فصل ادریسی نوشته‌اند. و به این اعتبار می‌شاید که حضرت مولوی رضی الله عنه در این بیت خداوندانِ دل را از جمیع خواص ملائک افزون‌تر فرموده باشند. و رد بیت آینده سجده جمیع ملائک مر آدم را اعتبار نموده باشند. و عقیده عوام آن است که عوام ملائک از عوام انسان افضل‌اند. و خواص انسان از عوام ملائک و خواص ملائک از خواص انسان»^{۲۹}

همانطور که گفته آمد، در نظام فکری مولانا طبقات هستی بر اساس مراتب معرفت بنیان یافته است. باید از جمای مُرد و نامی شد و از نبات به حیوان رسید و از حیوان به انسان سر زد و بقیه ماجرا:

از جمادی مُردم و نامی شدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو
بار دیگر از ملک قربان شوم
پس عدم‌گردم عدم چون ارغنون

وز نما مُردم به حیوان بر زدم
پس چه ترسم، کی ز مردن کم شدم؟
تا بر آرم از ملائک پرّ و سر
کل شیء هالک الا وجهه
آنچه اندر وهم ناید آن شوم
گویدم که انا الیه راجعون^{۳۰}

از ملائکه بالاتر هم هست و آن، "آنچه در وهم ناید" است. به نظر می‌رسد که ملائکه مأمور به سجده هستند و بالاتر از آنان که امر به سجده نشدند، به سرّ وجه در آیه «کل

شیء هالک الا وجهه» رسیدند. بار دیگر مطلب به وجه که همان ید است، ختم شد. ملائکه عالین به سرّ وجه نایل شدند و همیشه به دیدارش نایل و هیچگاه مأمور به شریعت نشدند.

۹- ملائکه عالین به طور خاصّ، و البته ملائکه عموماً، در نظام هستی و معرفتی مکتب شیخی حائز اهمیت بسیار است. شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی در جای‌جای آثار خود، هر کجا فرصتی مهیا شده، به توصیف این نظام پرداخته‌اند. از نظر شیخ احمد، مسأله ملائکه عالین و ابلیس، جهات گوناگون دارد. وی در رساله قطیفیه نوشت:

«اما ابلیسُ فهو الجاهلُ الكلّيُّ المطلقُ لأنَّ الله سبحانه لما خلق العقلَ من النورِ هو أوَّلُ خلقٍ مِنَ الرُّوحانيّينَ عن يَمِينِ العرشِ لأنَّه الرُّكنُ الأيمنُ الأعلى و هو النُّورُ الأبيضُ و هو العقلُ الأوَّلُ أسكنه جسداً محمّداً ص فهو العاقلُ المطلقُ؛ ثُمَّ إنَّ الله تعالى خلقَ من خَلْفِ العقلِ من الظُّلْمَةِ من الماءِ الأجاجِ الجَهْلَ و اسكنه جسداً ابليسَ فهو الجاهلُ المطلقُ فكانَ للعقلِ جنودٌ كليّةٌ: روحٌ و نفسٌ و طبيعةٌ؛ و كانَ للجَهْلِ جنودٌ كليّةٌ تحتَ الثُّرى و الثُّرى و الطَّمطامِ؛ و لما خلقَ اللهُ آدمَ و أمرَ جبرئيلَ فجعلَ نورَ آدمِ الأوَّلَ بعدَ أن نزلَ مِنَ الاكوانِ السَّتّةِ: الكونُ الثُّورانيُّ و الكونُ الجَوْهريُّ و الكونُ الهوائِيُّ و الكونُ المائيُّ و الكونُ النَّاريُّ و الكونُ المثاليُّ في صُلْبِ آدمَ ع أمرَ الملائكةَ فسجدوا لآدمَ جميعاً الملائكةُ منهم جبرئيلُ و ميكايلُ و اسرافيلُ و عزرائيلُ تکرمةً لذلك النُّورِ الّا الملائكةُ العالينَ الذين اشارَ تعالى اليهم في عتابِ ابليسَ لما امتنعَ مِنَ السُّجودِ، قال "استكبرتِ ام كنتِ العالينَ" الذين لا يسجدونَ لآدمَ فانَّهُم لا يسحنَ منهم السُّجودَ لأنَّ السُّجودَ لأجلهم لا يسجد الشئ تکرمةً لِنَفْسِهِ هو الرُّوحُ الَّذي هو من أمرِ الله تعالى و الرُّوحُ الَّذي هو على ملائكةِ الحُجبِ و هو اثنانِ الأعلى منهما خلقَ من عقلِ عليّ ع و الثَّاني من رُوحِهِ و بعدَ الرُّوحِ الَّذي هو من امرِ الله ملكٌ تحتَهُ فالأعلى خلقَ من عقلِ محمّدٍ ص و الثَّاني من رُوحِهِ»^{۳۱}

او می‌گوید که ابلیس جاهل کلی است زیرا خداوند عقل را از نور آفرید و او نخستین مخلوق روحانی از یمین عرش بود زیرا رکن ایمن اعلی بود. نور ابيض و عقل اولی بود که خداوند در جسد محمد ساکن کرد. او عاقل مطلق بود. از پس این عقل، خداوند از ظلمت ناشی از ماء اجاج، جهل را آفرید و آن را در جسد ابلیس ساکن کرد که همو جاهل مطلق بود. جنود عقل، روح و نفس و طبیعت بودند. جنود جهل نیز زیر ثری و ثری و طمطام شدند. خداوند چون آدم را آفرید، به جبرئیل امر کرد که این نور آدم اول را بعد از نزول از مراتب شش‌گانه کون نورانی، جوهری، هوایی، مائی، ناری و مثالی در صلب آدم قرار دهد. و به ملائکه فرمود و اینان همگی آدم را سجده کردند. از جمله جبرئیل و میکايل و اسرافیل و عزرائیل به کرامت این نور چنین بودند. فقط ملائکه عالین استثناء شدند، و به این ملائکه عالین در خطاب به ابلیس اشاره شده است وقتی که به او گفتند "استکبرت ام كنت من العالین" یعنی آنان به آدم سجده نکردند زیرا از ایشان سجده انتظار نمی‌رفت. زیرا سجده به خاطر ایشان بود به جهت کرامت نفس الهی که همان روح امر

الله و روح ملائکه حجب بود. این دو روح اعلی (به کلمه اعلی از عالین دقت کنید) از دو عقل و روح علی خلق شدند که این دو نیز از دو عقل و روح محمد پدید آمدند. با توصیف این دو اسم، یعنی علی و محمد توان به اسم علی محمد (حضرت باب) رسید. اما نکته در سخن شیخ همانا روح است. او در توصیف روح بار دیگر به این ملائکه عالین اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«الرُّوحُ يُطَلَّقُ عَلَى أَرْبَعَةِ مَلَائِكَةٍ، الْأَوَّلُ الرُّوحُ مِنَ أَمْرِ اللَّهِ وَهُوَ النُّورُ الْأَبْيَضُ وَهُوَ الْعَقْلُ الْكُلِّيُّ وَهُوَ الرُّكْنُ الْأَيْمَنُ الْأَعْلَى مِنَ الْعَرْشِ وَهُوَ الْقَلَمُ؛ وَالثَّانِي الرُّوحُ مِنَ أَمْرِ الرَّبِّ الْمَشَارِإِلَيْهِ أَوْ لَا وَهُوَ الرُّكْنُ الْأَيْمَنُ الْأَسْفَلُ مِنَ الْعَرْشِ وَرَبَّمَا أُطْلِقَ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ؛ وَالثَّلَاثُ وَ الرَّابِعُ الرُّوحُ اللَّذَانِ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجْبِ اعْنَى الْكُرُوبِيِّينَ؛ الثَّلَاثُ هُوَ الرُّكْنُ الْأَيْسَرُ الْأَعْلَى مِنَ الْعَرْشِ وَهُوَ النُّورُ الْأَخْضَرُ الَّذِي أَخْضَرْتِ مِنْهُ الْخَضِرَةُ وَهُوَ مَلَكٌ يُؤَدِّي إِلَى عِزْرَائِيلَ أَوْ أَنَّهُ يُؤَدِّي إِلَى مِيكَائِيلَ أَوْ هُوَ اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ؛ وَ الرَّابِعُ الرُّكْنُ الْأَسْفَلُ الْأَيْسَرُ مِنَ الْعَرْشِ وَهُوَ النُّورُ الْأَحْمَرُ الَّذِي أَحْمَرْتِ مِنْهُ الْخُمْرَةُ فَهَذَا يَطْلُقُ عَلَى كُلِّ مِنْهُمَا الرُّوحُ وَ عَلَى كُلِّ مِنْهُمَا الْقَائِمُ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجْبِ اعْنَى الْكُرُوبِيِّينَ وَ بِاصْطِلَاحِ الْحُكَمَاءِ الْأَبْيَضُ هُوَ الْعَقْلُ الْكُلِّيُّ الْأَصْفَرُ هُوَ الرُّوحُ الْكَلْبِيَّةُ وَ الْأَخْضَرُ هُوَ النَّفْسُ الْكَلْبِيَّةُ وَ الْأَحْمَرُ هُوَ الطَّبِيعَةُ الْكَلْبِيَّةُ وَ الْأَرْبَعَةُ الْمَذْكُورَةُ هُمُ الْمَلَائِكَةُ الْعَالُونَ الَّذِينَ لَمْ يَسْجُدُوا لِأَدَمَ ع لَاتِهِمْ هُوَ الْأَنْوَارُ الَّتِي سَجَدَتْ الْمَلَائِكَةُ لِأَدَمَ ع لكونها مشرقة على صلبه و لذا قال تعالى في عتاب ابليس حتى استكبر عن السجود لأدم ع قال له "استكبرت ام كنت من العالين" و هم هولاء الأربعة»^{۳۲}

یعنی روح به ملائکه اربعه اطلاق می‌شود که مطابق با جدول زیر می‌توان خلاصه و ترجمه کرد:

روح من امر الله	نور ابيض	عقل كلي	ایمن اعلى	قلم
روح من امر الرب	نور اصفر	روح كلي	ایمن اسفل	
روح ملائكة الحجب	نور اخضر	نفس كلي	ایسر اعلى	لوح محفوظ
روح ملائكة الحجب	نور احمر	طبیعت كلي	ایمن اعلى	

و در انتهای بیان شیخ این جمله آمده است که این چهار نور همان ملائکه عالین هستند که به آدم سجده نکردند. در اینجا به دو مفهوم قلم و لوح اشاره شده است که در اندیشه ابن عربی نیز آمده بود. اما وضوح بیان شیخ در کلام ابن عربی نیست. شیخ احمد بار دیگر تصریح می‌کند که این ملائکه عالین ارکان عرش هستند:

«و هَذِهِ الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ هُمُ أَرْكَانُ الْعَرْشِ الْمُسَمَّوْنَ بِالْعَالِينَ هُمُ أَوْعِيَةُ جَمِيعِ آثَارِ الرَّحْمَانِيَّةِ وَ مَظَاهِرِهَا وَ هُمُ الْحَافِظُونَ لَهَا وَ حَمَلَتُهَا وَ الْأَرْبَعَةُ الْمُتَلَقَّوْنَ مِنْهُمْ يَعْنَى جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ اسْرَافِيلَ وَ عِزْرَائِيلَ، هُمُ الْمُؤَدِّوْنَ عَنِ الْعَالِينَ الْحَافِظِينَ إِلَى قَوَائِلِ الْمَوْجُودَاتِ أَحْكَامِ الْأُمُورِ الْأَرْبَعَةِ الْخَلْقِ وَ الرِّزْقِ وَ الْمَمَاتِ وَ الْحَيَاةِ فِي الدُّنْيَا حَمَلَةُ الْعَرْشِ أَرْبَعَةٌ فَانْ أَرِيدَ الْحَمْلَ الَّذِي هُوَ الْحَفْظُ فَهُمُ الْعَالُونَ وَ انْ أَرِيدَ الْحَمْلَ الَّذِي هُوَ التَّأْدِيَةُ فَهُمُ جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ اسْرَافِيلُ وَ عِزْرَائِيلُ هَذِهِ فِي الدُّنْيَا

و فی الآخرة یَحْمَلُ ثَمَانِیَةً و یراد به وُجوهاً منها حَمَلَةُ الحفظ و حَمَلَةُ التَّأدِیَةِ کما مَرَّ و منها احکامُ الاربعة فی الدنیا و فی الآخرة او فی الرَّجْعَةِ فان ارید علی هذا فی الآخرة فالمرادُ من الموت هلاکُ الدین و هو شقاوَةُ الابد نعوذُ بالله و منها اذا ارید به الدین فَالثَّمَانِیَةُ نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و الحسن و الحسین صلی الله علیه و آله و علیهم.»^{۳۳}

او می‌گوید این چهار، همان ارکان عرش و ملائکه عالین هستند که حافظان عرشند. اینان به چهار فرشته جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل قوایل موجودات را در چهار حکم می‌رسانند؛ یعنی چهار حُکْم خَلْق و رِزْق و مَمَات و حیات، که آن چهار فرشته مزبور، موکل آن هستند. پس در مقام حفظ، چهار ملائکه عالین و در تأدیه، چهار فرشته مشهور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل مسئولند. این چهار فرشته در این دنیا حامل عرشند و آن چهار ملائکه عالین، در آخرت یا رجعت، چنین کنند. پس اینکه عرش را ملائکه ثمانیه یعنی هشت فرشته حمل کنند، جمع ملائکه عالین و این چهار فرشته هستند. منظور در موت نیز هلاک دین است. اما نمایندگان این هشت فرشته در رسالت، هشت پیامبرند که عبارتند از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و حسن و حسین. البته بعدها گفته خواهد شد که این ثمانیه به اسم بهاء مرتبط است اما اینک باید نکته دیگری افزود. اینکه تصریح به ملائکه عالین شود و نایب آنها همان چهار فرشته مشهور باشند. وی در شرح الزیارة نوشت:

«اما سمعت قول الله تعالی "کذلک أوحینا الیک روحاً من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان" ثم قال قد کان فی حال لا یدری ما الکتاب و لا الایمان؛ حتی بعث الله الروحَ الّتی ذکرَ فی الکتاب فلما أوحی الیه علم به العلم و الفقه و هی الروحُ الّتی یُعطِیها الله من یشاء فاذا أعطاه العبدَ علماً الفهمَ و المرادُ به هو الروح من امر الله ای الّذی اظهره امرُ الله و امرُ الله هو مشیتُه و هو یُطلقُ علی مَلَکِینِ هُما معاً عن یمین العرش و هُما المُعَبَّرُ عنهما فی کلام زین العابدین بالنور الابيض و النور الاصفر و الابيض هو العقل و الاصفر هو الروح و المرادُ بالعقل عقلُ محمد ص و الروحُ روحه لأنَّ العرش قلبه و القلب فیهِ العقل و الروح من جانب الطور الایمن و فیهِ النفس و الطبیعة من الجانب الایسر و لهذا لم یوجد هذا المَلِکُ العالی عند أحدٍ من الناس.... هذا الروح له إطلاقان احدهما الروحُ الّذی هو من امر الله و هو مَلَکَانِ علی یمین العرش و ثانيهما الروحُ الّذی علی ملائكة الحجب ای المُوکَلَّ علی ملائكة الحجب و هو مَلَکَانِ عن یمین العرش و هذه الاربعة هُم العالون الّذین اشارَ سبحانه و تعالی الیهم بتأویلِ قوله تعالی لابلیس "استکبرت ام کُنت العالین" لأنَّهُم لم یسجدوا لآدم بل انما أمر الله السجودَ الملائكة بالسجود لآدم کرامة لهؤلاء الاربعة لأنَّ الله أنزلَ انوارَهُم فی آدم و هُم انوارُ محمد و هُم حَمَلَةُ العرش و العرشُ ذواتُهُم او ما جعلَ الله عندهم من خزائن الاشياء و الملائكة الّذین هُم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل یستمونَ من اولئک الاربعة العالین امدادات مراتب الوجود الاربعة الخلق و الرزق و الحیوة و الممات و هؤلاء الاربعة العالون هُم الحجب و هُم الانوارُ الاربعة الّتی خُلِقَ منها العرش.»^{۳۴}

در اینجا به صراحت با این ملائکه عالین آشنایی حاصل می‌شود. شیخ می‌گوید در قرآن شنیدی که خداوند روحی از امر خویش وحی می‌کند تا کتاب و ایمان را معلوم دارد. این روح همانی است که خداوند به هر کس خواهد می‌دهد و این روح همان امرالله یا مشیت اوست که بر دو ملک یا فرشته اطلاق می‌شود که در یمین عرش هستند و زین العابدین آنها را به نور ابیض و اصفر معرفی کرد. ابیض عقل است و اصفر روح است. اما منظور از عقل، عقل محمد و منظور از روح، روح وی است زیرا عرش قلب اوست و در قلب نیز عقل و روح در جانب ایمن جای دارد. دو مقام نفس و طبیعت نیز در جانب ایسر هستند. لذا این ملائکه عالی نزد هیچ کسی نیست. این روح یا امر الله در جانب ایمن و ملائکه حجب در جانب ایسر هستند. این چهار وجود، همان ملائکه عالین هستند که خداوند در خطاب به ابلیس از آنها یاد کرد «استکبرت ام کنت من العالین» زیرا اینان آدم را ساجد نشدند بلکه خداوند به ملائکه فرمان داد تا به آدم سجده کنند به جهت کرامت این چهار تن، چه که نور این چهار را در صلب آدم قرار داد که همان انوار محمدی باشد. اینان حاملان عرش هستند بلکه ذات آن به شمار آیند. اما آن چهار فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، موگلان این چهار ملائکه عالین هستند که به نمایندگی آنها به امداد چهار مقام خلق و رزق و حیات و ممات، مشغولند. این ملائکه عالین هم حجب و هم انوار هستند.

و شیخ احمد در شرح الزیاره بار دیگر نام دیگری از این ملائکه عالین را فاش می‌کند از این قرار: «انَّ اللَّفْظَ مِنْ نَوْعِ زَيْدِ الَّذِي هُوَ الْحَيَوَانُ النَّاطِقُ وَ اِنَّمَا دَخَلُوا فِي النَّوْعِ ظَاهِرًا كَمَا دَخَلَ رُوحُ الْقُدُسِ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ نَوْعَ الْمَلَائِكَةِ مَعَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ نَوْعِهِمْ وَ لِهَذَا قَالَ ع أَنَّهُ خَلَقَ أَعْظَمَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لِهَذَا لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ فَقَالَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَلَمَّا سَجَدُوا أَخْبَرَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ فَلَمْ يَسْتَسِنِ إِلَّا ابْلِيسَ مَعَ أَنَّ رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ الرُّوحُ الَّذِي عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ الْإِثْنَانِ لَمْ يَسْجُدُوا فَلَمَّا عَاتَبَ ابْلِيسَ بَعْدَ السُّجُودِ قَالَ لَهُ "اسْتَكْبَرْتَ ام كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" وَ هُمْ هُوَ الْارْبَعَةُ وَ لَوْ كَانُوا مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَسَجَدُوا هَذَا»^{۳۵} یعنی باید مراقب بود که اگر چه به این ملائکه عالین اطلاق ملائکه می‌شود اما از جنس آنها نیستند. درست مانند زید که حیوان ناطق است اما در نوع حیوان قرار نمی‌گیرد. روح القدس از امر الله است که در زمره ملائکه نامبرده شده است اما خلقی است اعظم از ملائکه. خداوند وقتی ملائکه را دستور سجده داد و جملگی آنها سجده کردند. فقط ابلیس و این چهار ملائکه را استثناء کرد یعنی روح القدس و روح من امر الله و دو روحی که بر ملائکه حجب قرار داشتند، به این تأویل که چون خداوند ابلیس را معاتبه کرد که چرا سجده نکردی آیا استکیار نمودی یا از ملائکه عالین بودی؟ لذا این چهار وجودی که ذکرش رفت عالین هستند در حالی که اگر ملائکه بودند باید سجده می‌کردند.

البته شیخ دقت نظرش عالی است زیرا در عبارت «استکبرت ام کنت من العالین» از کلمه «عالین» یاد شده است و نه ملائکه عالین! لذا «عالین» در زمره ملائکه نیستند! ولو اسم آنها به ملائکه یاد کنند. از این جهت آنها را ملائکه گویند که آدمیان فراتر از ملائکه نمی‌شناسند و این همانی بود که ابن عربی بر آن اصرار داشت و تصریح نیز بکرد. او

حتی در معنی ملائکه بر راه ابن عربی رفت و در شرح الزیاره نوشت: «ایضاً مَلَك أصله مَلَكٌ فَقدَمَتِ اللَّامُ و اَحْرَبَتِ الهمزةُ و وزنه مَعْفَلٌ مأخوذةٌ من الألوكة و هی الرِّسالةُ ثم تركت الهمزةُ لكثرة الاستعمال فقيلَ مَلَكٌ بالتحريك فلما جمعه ردوه الى أصله یعنی قبل الحذف لاقبل التقدیم و التأخیر فقالوا ملائک فزیدت التاء للمبالغة او لتأنيث الجمع.»^{۳۶} یعنی ملک نیز اصلاً مَلَك است و لام بر همزه مقدم شد و به علت کثرت استفاده همان همزه نیز حذف شد. اما در جمع بستن بار دیگر همزه پیدا شد و لفظ ملائکه ساخته شد.

خلاصه شیخ تا به اینجا «عالین» را به خوبی معرفی کرده و جایگاه آنها را مشخص ساخته است. او به صراحت از کسی دیگر در این مقام یاد می‌کند اما پیش از آن، باید دید که شاگرد و جانشین وی یعنی سید کاظم چه نظری دارد.

۱۰- سید کاظم رشتی در پی استاد خویش، چنانکه افتد و دانی، به توضیح دقیق این مقامات اشاره دارد. نخست به تقسیمات مربوط به ملائکه پرداخته است: «يَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ المُرَادُ بالملائكة في هذا المقام هُم "العالون" و الكروبيين و هُم أَقْدَمُ و أَفْضَلُ، اما العالون فهم في مقام مراتب الحقيقة المَحْمَدِيَّة ص و لذا قَالَ ع "نحن العالون" و أما الكروبيين فهم في أعلى مقامات مراتب حقايق الانبياء... و العالون هُم الارواحُ المَقْدَسَةُ رُوْحُ القُدُس و الرُّوْحُ من امر الله و نفس لا يعلم ما فيها عيسى و غيره مِنَ الانبياء و الرُّوْحُ على ملائكة الحُجب و بالجملة فهولاء رُتِبَتْهُمُ التَّقْدِيمُ و التَّكْرِيمُ فَقدَمَهُمُ اللهُ سُبْحانَهُ»^{۳۷} یعنی شاید منظور از ملائکه در این مقام «عالین» و کروبین باشند. اما منظور از عالین مراتب حقیقت محمدیه است که چهار روح هستند: روح القدس، روحی از امر الله، نفسی که عیسی و انبیاء ندانند که در او چیست، و عاقبت روحی که بر ملائکه حجب است. این ملائکه حجب دو تن هستند که شیخ احمد آنها را معرفی کرده است و بعداً به آن اشاره خواهد شد.

اما ارواحی که سید کاظم از آنها نام برده است، اولی یعنی رُوْحُ القُدُس در قرآن ۱۶/۱۰۲ سورة نحل یاد شده است: «قُلْ نَزَلَهُ رُوْحُ القُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ». دومی یعنی روحی از امر الله بارها در قرآن به آن اشاره شده، از جمله قرآن ۴۰/۱۵ سورة غافر: «يُلْقِي الرُّوْحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ». سومی نفسی است که در قضیه عیسی از آن یاد شده است، قرآن ۵/۱۱۶ سورة مائده: «إِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى... قَالَ (عيسى) سُبْحانَكَ... تَعَلَّمَ ما نَفْسِي و لا أَعَلَّمَ ما في نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الغُيُوبِ». و عاقبت، چهارمی ملائکه حُجب است که در قرآن ۴۲/۵۱ سورة شوری است: «ما كانَ لِيَشِرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجابٍ». مُبهم‌ترین آنها سومی است که نفس است. اما نباید دل‌نگران شد زیرا سید کاظم پرده از رُخسار آن نیز بر داشته است. وی در ضمن تقسیم عرش به ظاهر و باطن، می‌گوید این چهار ملائکه عالین باطن عرش هستند که مأمور به سجده نشدند و ظاهر عرش نیز همان چهار فرشته مشهور، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است؛ سید کاظم نوشت: «هُوَ العرشُ و الفلكُ الأعظمُ و محددُ الجهاتِ و له ظاهرٌ و باطنٌ؛ فالَملائكةُ الظاهرةُ أربعةٌ ميكائيلُ و اسرافيلُ و عزرائيلُ و جبرئيلُ، و الباطنةُ هُمُ الملائكةُ العالونُ الَّذِينَ ما سجدُوا لأدمَ كما أَخْبَرَ الحَقُّ سُبْحانَهُ عنهم حينَ مُعاباةِ إبليسَ» استکبرت ام کنت من العالين" و هُم اربعةٌ أيضاً رُوْحُ القُدُس، و الرُّوْحُ من امر الله، و التَّالِثُ ذاتُ اللهُ العُلْيَا و

شَجْرَةُ طُوبَى و سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى و جَنَّةُ الْمَأْوَى، و الرَّابِعُ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ. و بَيَانُ حَقَائِقِ هَذِهِ الظُّوَاهِرِ مِمَّا لَا يَسَعُهُ الدَّفَاتِرُ، و الإِجْمَالُ يُورِثُ الإِخْلَالَ و اللهُ الْمُوقِفُ فِي كُلِّ حَالٍ»^{۳۸}

یعنی ملائکه عالون چهار هستند، اولی روح القدس، دومی روح امر الله، و چهارمی ملائکه حجب است، اما سومی به نامهای ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدره المنتهی و جنة المأوی خوانده شده است.

اما این سومی که پیش از این به نفس ذکر شده بود، نفسی است که عیسی از آن سخن گفت. این نفس حائز اسامی گوناگون است که نامشان ذکر شد. حقیقت این است که اصطلاحات مزبور در ضمن یک حدیث آمده است که از حضرت علی از نفس پرسیده بودند. حضرت علی نفس را به نباتی و حیوانی و ناطقه و الهیة ملکوتیه تقسیم کرد و راجع به هر یک توضیح داد، و در مورد اخیر، یعنی نفس الهی ملکوتی است که عبارات فوق جاری شد: «فَقَالَ يَا مَوْلَايَ: مَا النَّفْسُ اللَّاهُوتِيَّةُ الْمَلَكَوتِيَّةُ الْكَلْبِيَّةُ؟ فَقَالَ: قُوَّةٌ لَاهُوتِيَّةٌ وَجَوْهَرَةٌ بَسِيطَةٌ حَيَّةٌ بِالذَّاتِ أَصْلُهَا الْعَقْلُ مِنْهُ بُدَأَتْ و عَنْهُ دَعَتْ و إِلَيْهِ دَلَّتْ و أَشَارَتْ و عَوَدَتْهَا إِلَيْهِ إِذَا كُمَلَتْ و شَابَهَتْ مِنْهُ بِدَأَتْ الْمَوْجُودَاتُ و إِلَيْهِ يَعُودُ بِالْكَمَالِ فِيهِ ذَاتُ اللهِ الْعَلِيَا و شَجْرَةُ طُوبَى و سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى و جَنَّةُ الْمَأْوَى؛ مَنْ عَرَفَهَا لَمْ يَشَقَّ و مَا هُوَ و مَنْ جَهَلَهَا ضَلَّ سَعْيُهُ و غَوَى»^{۳۹}. یعنی نفس ملکوتی کلی قوه لاهوتی و جوهر بسیطی است که اصلش عقل است و بدو موجودات از اوست و در غایت کمال به او باز می‌گردند. اسامی دیگرش ذات الله علیان و شجرة طوبی و سدره المنتهی است.^{۴۰} و سید کاظم بار دیگر اما این بار به فارسی توضیحات جالبی عرضه می‌دارد:

«بدان که پیغمبران افضل از ملائکه مقربین می‌باشند سواى کروبین و ملائکه عالین و حمله عرش که سجده نکردند آدم را در وقتی که جمیع ملائکه مأمور شدند به سجود برای او دلالت می‌کند بر این مدعا قول حق تعالی به ایلیس در وقتی که امتناع نمود از جسده به آدم: "استکبرت ام کنت من العالین" یعنی آیا استکبار نمودی از امر یا آنکه از ملائکه عالین می‌باشید که تو را سجده کردن آدم برای آدم نشاید و حضرت صادق ص در حق کروبین فرموده مردانی هستند از شیعیان ما در زیر عرش الهی؛ هرگاه قسمت کنند نور یکی از اینها را بر روی زمین، هر آینه ایشان را کفایت کند. و چون موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام، خواست از حق تعالی آنچه را که خواست از امر رؤیت، پس حق تعالی وحی کرد به یکی از ایشان! پس ظاهر شد برای موسی از نورش به قدر سر سوزن؛ "فَذَكَرَ الْجَبَلُ و خَرَّ مُوسَى صَبَعًا" و چگونه انبیاء افضل نباشد و حال آنکه حق تعالی امر کرده ملائکه را به سجود برای آدم؛ پس همه سجده کردند آلا چهار ملک که حمله عرش باشند. اگر گویی که سجود برای آدم دال بر تفضیلش بر ملائکه نباشد، چه آدم فی نفسه مسجود ملائکه نبود، بلکه مسجود حقیقی واجب الوجود تعالی شأنه

است و لیکن آدم وَجْه‌ی بود که به او توجّه نمودند به حقّ تعالی به امر و اذنش؛ چنانکه ما به سَمَتِ کعبه سجده می‌کنیم؛ جواب می‌گوئیم که این سجده به جهت تعظیم و توقیر آدم بود نه مُجَرَّد وَجْه؛ چه اگر نه چُنین بودی بایست ملائکه عالین سجده نمایند، و حال سجده نکردند به نَصّ قوله تعالی: «ام کنت من العالین» چه تعظیم آدم به جهت حُرْمَتِ ایشان صلوات الله علیهم بود و ادلّه در این مقام بسیار است و کلام در اینجا طویل الدّیل است و لب از سخن می‌بندیم لیکن یک حدیث جامع بیان می‌کنیم تا شاهدِ صدق بر مُدّعی ما باشد...»^{۴۱}

سید کاظم ملائکه کروبین را از ملائکه عالین جدا می‌کند: «مرتبةُ الملائكة سوى العالین فانهم داخلون فی النوع الاوّل (النوع الاوّل الحقیقة المحمّدیة ص) و سوى الكروبین الذین قال الصادق ع "انهم قومٌ من شیعتنا من الخلق الاوّل جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم علی اهل الارض لکفاهم و لما سأل موسى ربّه ما سأل امر رجلاً منهم فتجلّى له بقدر سمّ الإبرة فدکّ الجبل و خرّ موسى صرعاً»^{۴۲} یعنی ملائکه به غیر از عالین و کروبین هستند که این کروبین را خداوند خلفِ عرش قرار داده، و در قولِ امامان آمده است که کروبین قومی از شیعیان ما هستند. خداوند نور یکی از کروبین را به موسی نشان داد و کوه از هم شکافت و او مُنصعق شد. و سید کاظم اینک باید به مراتب هستی بپردازد و بگوید که ملائکه عالین در کجای مقامات الهی قرار دارند؛ وی در شرح آیه

الکرسی توضیح داد:

«ثمّ دونه ای تحت رتبة الحقیقة المحمّدیة رتبة الملائكة العالین الذین ما سجّدوا لآدم حین امرت الملائكة بالسجود قال تعالی لابلیس لما استکبر عن سجود آدم ع "استکبرت ام کنت من العالین" فنبت انّ الملائكة العالین ما سجّدوا لآدم؛ و هم حَمَلَةُ العرش الذی هو تمام الوجود، لانّ الوجود بخذا فیره انما یستمدّ منهم و هم اربعة؛ کلّ منهم موکّل علی رکن من ارکان العرش و الملائكة الأربعة تستمدّ منهم فمیکائیل یستمدّ من المَلک المُوکّل بالرُکن الایمن الاعلی من العرش و اسرافیل یستمدّ من المَلک المُوکّل بالرُکن الایمن الاسفل من العرش و عزرائیل یستمدّ من المَلک المُوکّل بالرُکن الایسر الاعلی من العرش و جبرئیل یستمدّ من المَلک المُوکّل بالرُکن الایسر الاسفل من العرش و من أجل انّ الموجودات کلّها تستمدّ من تلك الملائكة العالین فهم أقرب الی المبدء بالنسبة الی الجمیع فظهور الحقّ تعالی لهم أعلى و اتمّ من الجمیع؛ بل ظهوره تعالی للجمیع بفاضل ظهوره لهم فمقامهم فی التوحید أعلى و أشرف من کلّ المراتب الاعیانیه سوى مقام الحقیقة المحمّدیة ص فانّ ظهور الحقّ لهم بتوسط ظهوره لمحمّد ص فلا اله الا الله الذی یقولها تلك الملائكة أعلى و أشرف من کلّ الموجودات دون لا اله الا الله الذی یقولها النبی ص ثم دونهم رتبة الملائكة الكروبیین و هم قومٌ من شیعة محمّد ص تحت العرش لو قسم نور واحد منهم علی اهل الارض کفاهم و لما سأل موسى ربّه ما سأل، امر بواحد منهم فتجلّى له بقدر سمّ الإبرة فدکّ الجبل و خرّ موسى صرعاً و هم اربابُ الانبیاء و المرسلین و المؤمنین الممتحنین و ما تحتهم من الحيوانات و النباتات و الجمادات فلا اله الا الله الذی یقولها هولاء الاخیار تحت لا اله الا الله

الذی یقولها الملائکة العالین و محمد ص و فوق لا اله الا الله الذی یقولها جمیع الموجودات ثم دونهم رتبة الانبیاء فمقامهم فی التوحید تحت مقام کروبیین بتجلیه للملائکة العالین و تجلی للملائکة العالین بتجلیه للحقیقة المقدسة النبویة فهی قطب الوجود و علیه مدار الوجود و الیه کُلُّ شئی یرجع فلا اله الا الله الذی لهم تحت لا اله الا الله الذی لما فوقهم و فوق لا اله الا الله الذی لما تحتهم هذا لهم بالاجمال و لهم أيضاً مقامات و درجات و مراتب فی التوحید تختلف بحسب اختلاف تجلیات الحق لهم فکُلُّ واحد ذکر خاص من لا اله الا الله لا یشارکة معه سواه»^{۴۳}

این عبارات صریح‌ترین توضیحات درباره مقامات ملائکه عالین است. در مرتبه نخست، حقیقت محمدیه است که ریشه در تفکر ابن عربی دارد.^{۴۴} بعد ملائکه عالین هستند که امر به سجده نشدند و اینان باطن عرش و حاملان آن هستند. بعد از آنها، چهار فرشته مشهورند که به نیابت از ایشان یکی از ارکان عرش را حامل هستند. میکائیل=ایمن اعلی؛ اسرافیل=ایمیل اسفل؛ عزرائیل=ایسر اعلی؛ و عاقبت جبرئیل=ایسر اسفل. تمامی جلوات الهی از حقیقت محمدیه توسط این ملائکه عالین و نایبانشان به خلق می‌رسد. بعد از اینان ملائکه کروبیین هستند که قومی از شیعیان محمد هستند که نور یکی از آنها بر موسی تابید و کوه بر هم شکافت و موسی بیهوش شد. بعد از آنها مقام انبیاء و رسولان هستند و بعد از آنها سایر مخلوقات. خلاصه کُل ماجرا فروع حقیقت محمدیه است.

۱۱- شاید به نظر رسد که خود سید کاظم و شیخ احمد علاقمند بودند چنین مطالبی را رقم بزنند. اما باید افزود که اطرافیان این دو، به این مسائل دل سپرده بودند. میرزا ابراهیم شیرازی یکی از کسانی است که شخصاً از سید کاظم رشتی این سوال را پرسیده و جواب نیز گرفته است. نخست سوال وی، و بعد پاسخ سید کاظم درج می‌شود:

«قال سلمة الله تعالى: و خامساً ما معنى الملائكة العالین و اشرقتهم من اصناف سایر الملائكة و الدلیل الواضح من الكتاب و السنة علی وجودهم و الایة الشریفة "استکبرت ام كنت من العالین" مفسراً فی الصافی بمعنى العلو لا صفت من الملائكة. اقول: اعلم ان الملائكة اما مشتقة من الالوكة بمعنى الرسالة او مشتقة من الملك بمعنى العبودية المحضة الخالصة. فالملائكة المدبرات و المقدرات، و ملائكة الجنة و النار، و الملائكة الذین هم حملة التدبیر و التقدير و التسخیر و غیرها سمیت ملكاً لظهور مبدء الاشتقاق فی لانهم رسل الله فی ابصال ما تحملوا من جهات فیض و رؤوس المشیة الی محالها و مواقعها كما نص علیهم الله بانهم رسل الله فی قوله تعالى "انا رسل ربك"^{۴۵} و هم المتحضون فی العبودية و المخلصون فی الطاعة لا یعصون الله ما امرهم بحال من الأحوال و طور من الأطوار كما نص علیهم الله بقوله "وجعلوا الملائكة الذین هم عباد الرحمن أناثاً" و قوله تعالى "بل عباد مكرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون" و قوله تعالى "لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون" فلما ظهر فیهم مبدء الاشتقاق و تحققت المناسبة المطلوبة بین اللفظ و المعنی اطلق علیهم لفظ الملائكة و الا فهم صفت آخر و نوع آخر غیر جنس الجن و الإنس و غیرهم و اما سمو ملائكة لهذا العلة التی هی ظهور مبدء الاشتقاق فعلى هذا کُل شئی یرجع یظهر فی هذا المعنی یصح اطلاق لفظ الملائكة علیهم. و لما كان محمد ص ممن نالوا فی

هذا المقام بالقدح الأعلى من الرقيب و المَعلى فظهور هَدْيَيْنِ الامرَيْنِ فيهم على أكمل وجهِ فانَّ الرَّسولَ ص انه الرَّسولُ عَنِ الله سبحانه إلى جَميعِ المَوجوداتِ كافَّةً في التَّكوينِ و التَّشريعِ كما تقدَّم و ما باقى الانمَّةِ عليهم السَّلامَ فهمُ و إن لم يكونوا رُسلًا في التَّشريعِ كرسالةِ النَّبِيِّ ص لكنَّهُم رُسلٌ في التَّكوينِ كرسالةِ الملائكةِ فيصحُّ اطلاقُ الملائكةِ عليهم ع عندَ مَلاحظَةِ اشتقاقها من الالوكةِ الَّتى هي الرِّسالةُ و كذلك سايرُ الانبياءِ يصحُّ اطلاقُ المَلِكِ عليهم نظراً إلى هذا المَعنى و كذلك مرَّاتبُ وجودِ الشَّيءِ الَّتى هي وساطةُ الشَّيءِ هي وسائطُ الفيضِ يصحُّ أن يطلقَ عليها المَلِكُ لظهورِ الرِّسالةِ التَّكوينيةِ فيها كالقُوادِ بالنِّسبةِ إلى العَقْلِ فانَّه واسطةٌ يتلقَّى الفيضَ الإبداعى مِنَ الاختراعِ الأوَّلِ إلى العَقْلِ كالقُوادِ بالنِّسبةِ إلى الرُّوحِ فان له وساطةً تَكوينيةً يتلقَّى عن العَقْلِ و يوصلُ إلى النَّفسِ و النَّفسِ لها وساطةٌ ابداعيةٌ تتلقَّى عن الرُّوحِ و توسلُ إلى باقى المراتبِ التَّكوينيةِ مِنَ الطَّبيعةِ و المادَّةِ و المِثالِ و غيرِ ذلك؛ و هذه المراتبُ الكلية لها الوساطةُ في الافاضةِ يصحُّ أن يطلقَ عليها الملائكةُ لظهورِ مَبْدَأِ الاشتقاقِ و المناسبةِ الحَقِيقيةِ فيها و يصحُّ القُوادِ أن يُقالَ انه مَلِكٌ و للعَقْلِ انه مَلِكٌ و للنفسِ انها مَلِكٌ و للطَّبيعةِ انها مَلِكٌ و للعرشِ محدِّدُ الجهاتِ انه مَلِكٌ هذا من جهةِ الرِّسالةِ. و اما من جَهةِ العبوديةِ المحضةِ فظاهرٌ أيضاً لأنَّ مُحَمَّدًا و آلَهُ ص بلغوا في العبوديةِ و المَلِكِ لهُ سبحانه مقاماً لم يبلغْ إليه احدٌ حتَّى سمَّوا مَلِكاً في قولِ سيِّدِ السَّاجدينِ ع كما تقدَّم "و استعَلَى مَلِكك غَلُوًّا" الدعاء؛ و فى قولِ رسولِ الله ص "و باسمِكِ العظيمِ و مَلِكِكِ القَدِيمِ" فاذا بلغوا هذا المَبْلَغَ كانَ ظهورُ هذا المَعنى فيهم أعظَمَ مِنْ ظهورِهِ فى ذلكِ السِّنخِ و الصِّتفِ المُسمَّونَ بالملائكةِ و كذلك الانبياءُ ع فانَّهُم معصومونَ طَيِّبونَ طاهرونَ فعلى هذا يصحُّ اطلاقُ المَلِكِ عليهم لظهورِ مَعنى المَلِكِ و التَّمليكَ فيهم و لكن هذا الاطلاقُ اى اطلاقُ الملائكةِ على الحَقِيقَةِ المُحمَّديةِ و على الانبياءِ و على أجزاءِ الشَّيءِ الواحدِ و على الملائكةِ الحَمَلَةِ ليسَ مِنْ نَحْوِ واحدٍ بَلْ مِنْ بابِ الحَقِيقَةِ بَعْدَ الحَقِيقَةِ كما تقدَّم فى الولاية؛ فاذا عرفتَ هذا القَدْرَ مِنَ الكلامِ، فاعلَمُ أنَّ المُرَادَ بالعالينِ هُمُ أَلْ مُحَمَّدِ الطَّيِّبونِ الطَّاهرونِ لأنَّ آدمَ ع أنما استحقَّ أن يكونَ مَسجوداً للملائكةِ لكونِهِ وعاءً للنُّورِ المُقدَّسِ الأطهرِ الأزهرِ الظاهرِ بالهياكلِ الأربعةِ عَشْرَ سلامَ اللهُ عليهم كما يَدُلُّ عليه صريحُ الدَّالَّةِ الرِّوايَةِ المَرويةِ فى البَحرِ و العوالمِ فى كِيفِيَةِ رُويَةِ آدمَ ع على نَبِيِّنا و آلِهِ و عليه السَّلامَ تَلِكِ الانوارِ المُقدَّسةِ فاذا كانَ كذلكَ فَهُمُ العالونَ الَّذينَ يَجِبُ أن يخضعَ كُلُّ شَيْءٍ لهُمُ طاطاً كُلُّ شَريفٍ لشرَفِهِمْ و بَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لطاقَتِهِمْ و خضعَ كُلُّ جَبَّارٍ لفضْلِهِمْ و دَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لهُمُ فاذا كانتِ الاشياءُ كُلُّها بأجمَعِها ذليلَةً خاضعةً لهُمُ فلا عالىَ سِواهُمُ فَهُمُ العالونَ و قولُهُ تعالى "استكبرتْ ام كنتَ من العالينِ" يَشِيرُ إلى الخِطابِ لِإِبليسَ أنَّكَ استكبرتْ مِنْ طاعتى وَ امتثالِ أمرى استكباراً فى الأرضِ و مكرَ السِّيءِ لِتَكونَ بِذلكَ مُعانداً و مُتَكَبِّراً لِتَسْتَحَقَّ بِهِ اللَّعْنَةُ و الرَّجْمُ و النَّكالُ الشَّدِيدُ و العذابُ البَعِيدُ، ام كنتَ مِنَ العالينِ الَّذينَ لا تَقْتَضِى الحِكمةُ أن يسجُدوا لِأحدٍ لأنَّ سِجودَ الاشياءِ كُلِّها مِنَ الملائكةِ و غيرِهِمُ إلى جَهةِ الحامِليَةِ لِذلكَ النُّورِ الأقدمِ فكانَ آدمَ وعاءً و حاملاً لِذلكَ النُّورِ فَاسْتَحَقَّ أن يسجُدَ لَهُ تَعْظيماً لِذلكَ النُّورِ الَّذى هُوَ الوجهُ الباقى الَّذى لم يَزَلْ و لا يزولُ و كذلكَ سِجودُ يَعقوبَ و اولادِهِ لِيُوسفَ لِأنَّهُ مظهرٌ لِذلكَ النُّورِ ظَهَرَ بِصِفَةِ الحُسْنِ و الجَمالِ و إن لم يكنْ فى صُلْبِهِ و لكن الحُسْنَ الَّذى فاقَ كُلَّ الحُسْنِ و الجَمالِ الَّذى غلا كُلَّ جَميلٍ فانَّه مِنْ بَعْضِ شُؤونِ ذلكَ النُّورِ الَّذى ظهر

فی هذه المراتب (المرأة) لصفاء القابلية و جودتها و كذلك سجود الخلق من امة محمد ص الى جهة الكعبة فانها مثال البيت المعمور الذي هو من مثال العرش الذي انتقش فيه تلك الاشباح الطيبة من صلب آدم و كذلك العرش كان وجهة للسجود من جهة ظهور تلك الاشباح و الانوار فيه كما يدل عليه صريح قوله تعالى "يوم يكشف عن الساق و يدعون الى السجود" اى عن ساق العرش و بالجملة فسجود الاشياء الى جهات مخصوصة لله سبحانه لا يكون الا لظهور تلك النور الاعظم و العباد الاقوم فيها لا تقتضى المصلحة الالهية ان يسجدوا بمعنى الخضوع و اظهار رفع الواسطة لاحد و ان كان فى عالم الظهور البشرى يسجدون لكل حامل لظهور نور تلك الحقيقة كغيرهم ع لا لاجل ارتفاع ذلك الحامل كما كان فى الملائكة مع آدم ع لان امرهم بالسجود لادم اثبات تفوقه عليهم و استعلائه لبيّن لهم خطأهم و لا كان كذلك سجودنا الى الكعبة لاجل ارتفاعها و تفوقها بل مرادنا السجود لله متوجهاً الى هذه الجهة التى ظهر منها سر الله فسجودهم عليهم السلام الى جهة الكعبة من هذا القبيل لا من قبيل سجود الملائكة لادم على نبينا و آله و عليه السلام؛ و بالجملة فالعالي الذى لا اعلى منه فى عالم الامكان بحسب الحقيقة ليس الا محمد و اهل بيته ص و لذا سمى امير المؤمنين بعلي فان ظهور الاستعلاء فى مقام التفصيل ما ظهر الا به و فيه و ان كان رسول الله ص اعلى بل هذا اسمه فى الحقيقة اعاره لأمير المؤمنين عليه السلام لانه كان حاملاً لمراتبه (لرايته) واقياً لمهجته و تاجاً لرأسه و يداً لبأسه و باباً لحكمته طريفاً الى معرفته فهو مظهر علاه و لذا رفعه عليه السلام على كتفه عند حط الأصنام اشارة الى هذه الدققة الأنيقة فافهم و كن من الشاكرين. فتبين لك ان العالين و ان كان يطلّق عليهم الملائكة لكنهم ليسوا من سنخ الملائكة الذين هم حملة وجوه المشية و رؤوسها الى المشاءات المخصوصة و لذا قال مولانا الرضاء ع فى روح القدس "انه ليس بملك و انما هو بشر" انتهى. فالملائكة الذين قد تقدم انهم ناقصون فلا يرجى فيهم الكمال انما هم تلك الحملة لا هواء العالين و قد نص مولانا الصادق ع على ما رواه فى شرح الآيات الباهرة فى العترة الطاهرة ان المراد بالعالين في هذه الآية الشريفة "هم الانمة عليهم السلام لا غيرهم" و الكتاب لم يكن حاضراً عندى حتى انقل الحديث بالفاظه و لكن معناه هو الذى ذكرت لك فالذى ذكرت انهم بمعنى العلو لا صنف من الملائكة حق و ان كان المراد بالملائكة المنفيين هم حملة التدبير و التقدير و الفعالون ملائكة الكروبيين فافهم»^{۲۶}

خلاصه مطلب اين است كه سائل از معنى ملائكة عالين جويًا شد كه چگونه بر ساير مخلوقات شرافت دارند. سيد كاظم پاسخ مي دهد ملائكة مشتق از الوكه به معنى رسالت است يا مشتق از ملك به معنى عبوديت است. ملائكة انواع دارند، مانند مدبرات و مقدرات و ملائكة جنت و نار، و نيز ملائكة حاملان تدبير و تقدير و تسخير و نظاير. آن، و گاهى به موجوداتى اطلاق شده كه رسول خدا بودند تا فيض و رئوس مشيت را برسانند. در قرآن آيه «اَنَا رَسُلُ رَبِّكَ» گواه اين مطلب است. اينان در عبوديت و طاعت محضه خدايند چنانچه آيات قرآنى به اين قضيه دلالت دارد از جمله «جعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن اناثا» كه صريح است ملائكة عباد رحمن هستند و حتى عباد مكرمون نيز در اين زمره اند. اين ملائكة از سنخ جن و انس نيستند. حضرت محمد و اهل بيت او، از جام بلندمرتبه به رقيب و معلى نائل شدند زيرا رسول خدا، براى تمام موجودات در تكوين و

تشریح بود اما ائمه اگر چه در تشریح رسالتی نظیر حضرت محمد نداشتند اما در تکوین رسول بودند چنانکه ملائکه این سمت را داشتند و از این حیث اطلاق ملائکه به امامان رواست. لذا هر واسطه فیضی را توان به این نام خواند چنانچه فواد به نسبت عقل واسطه است و عقل نیز به نسبت روح واسطه است و روح نیز نسبت به نفس و غیره. لذا هر واسطه فیضی را توان ملائکه نامید. پس فواد و عقل و روح و نفس و طبیعت کلیه و عرش را ملائکه نام گذاشتند. اما از جهت عبودیت نیز حضرت محمد و اهل بیتش به غایت مقاماتی رسیدند که احدی به آن نایل نشده است. یعنی اینان و نیز سایر انبیاء و معصومان به معنی ملک و تملیک نیز ملائکه محسوب شوند. اما در واقع، اطلاق ملائکه بر حقیقت محمدیه و سایر انبیاء و نیز فرشتگان و سایر ملائکه به یک نحو روا نیست. از این باب، ملائکه عالین آل محمد هستند زیرا آدم به سبب حمل نور مقدس الهی شایسته سجود بود در حالی که چهارده معصوم (محمد و فاطمه و دوازده امام) مظاهر این نور بودند. لذا اینان ملائکه عالین بودند که شایسته بود کل شیء به اینان خاضع شوند. آیه قرآنی «استکبرت ام کنت من العالین» دال بر وجود ملائکه عالین است. اینان به جهت آنکه حاملان نور الهی یا وجه (وجه باقی که هرگز نمیرد) بودند آن را به آدم رسانیدند و آدم مسجود ملائکه شد و ابلیس از این سجده استنکاف ورزید. سجده یعقوب و برداران یوسف به یوسف از جهت حسن و جمال به سبب همین نور بود. کعبه نیز به جهت حائز بودن این نور است که شایسته سجده و تعظیم گشت. کعبه مثالی از بیت معمور و عرش است. سجده از این حیث به عرش رواست زیرا مصدر نور الهی یا وجه است. اما سجده امامان شیعی به کعبه از جنس سجده ملائکه به آدم نیست بلکه به جهت ارتفاع مقام عرش و کعبه است. عالین همان حقیقت محمدیه و آل او هستند و کلمه عالین جمع عالی برگرفته از علو است و از این رو، حضرت امیرالمومنین علی نامیده شد. زیرا حامل این مراتب، راعی مهجه، تاج رأس، ید الهی، باب حکمت و طریقی برای معرفت او بود. به همین سبب بود که حضرت محمد او را بر کتف خود قرار داد تا اصنام به او تعظیم کنند یعنی مرکز عهد بود. پس اگر به برخی وجودات، لفظ عالین اطلاق شود دلیل نیست که از جنس ملائکه هستند بلکه اینان حاملان وجه مشیت خداوند می‌باشند. ملائکه دیگر حاملان این عالین به شمار آیند. اما اینکه گفته شد عالین امامان هستند به نص خود ایشان است که باید به آن مراجعه کرد اما سید کاظم در آن موقع کتاب مزبور را در اختیار نداشت. دیگر ملائکه همان کروبیین و حاملات تدبیر و تقدیر می‌باشند.

۱۲- تا اینجا معلوم شد که عالین در عبارات قرآنی مأمور به سجده آدم نشدند و از جنس ملائکه نیستند. اینان ناظر به «وجه» خدا هستند و نور الهی و فیض ربّانی از ایشان به مادونشان رسد. چهار رکن عرش را در باطن عرش تشکیل می‌دهند و ظاهر عرش را به نمایندگان خود یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل سپردند که وکیل ایشان در حمل الهی هستند. لذا عدد چهار دو بار تکرار شده و حمل عرش توسط ملائکه ثمانیه معنی می‌شود. ذکر ثمانیه در قرآن ۶۹/۱۵-۱۸ به وقت علائم قیامت آمده است، موقعی که در صور دمیده می‌شود و ارض حامله شود و واقعه رخ دهد و آسمان منشق شود و آن

موقع واهیه است و «الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ ثَمَانِيَةً». در این آیه و آیه «ام كنت من العالين» هرگز کلمه ملائکه نیامده است. یعنی عالین فراتر از ملائکه و رسولان و انبیاء هستند ولو مظاهر ایشان حضرت محمد و اهل بیت او باشند. بخصوص از این اهل بیت، امام دوازدهم است که هرگز وجود خارجی نداشت و در عالم اصلا بود و به تعبیر شیخ در عالم هورقلیا و جابلقا و جابلصا می‌زیست. یعنی نباید عالین را وجود عنصری امامان شیعی تلقی کرد.

همانگونه که معلوم شد این عالین و وکلانشان به هنگام روز قیامت باید عرش الهی را حمل کنند. شیخ احمد یک اصطلاح دیگر را درباره عالین ذکر کرده است که کلید ماجراست، او در جواب یکی از شاگردانش نوشت: «اما الملائكة فعلى اقسام، اما الأربعة العالون فخلقوا من جانبهم فالعقل المذكور من الجانب الأيمن الأعلى لأنه الغصن الأعظم من تلك الشجرة المباركة الكلية، والروح من جانب الأيمن الأسفل والروح الذى على ملائكة الحجب من الجانب الأيسر الأعلى وهو الحجاب الزبرجد والاسفل هو الحجاب الياقوت و اما الملائكة الكرويين فخلقوا من شعاعهم و هولاء الكرويين من شعيتهم من الخلق الاول وراء العرش و قد أمر الله سبحانه واحدا منهم حين سأل موسى ع ربه "أرني انظر إليك" فتجلى ذلك الواحد للجبل فجعله ذكاً و اما من دونهم فمن شعاع الشعاع و من شعاع شعاع الشعاع و هكذا».^{۴۷}

او نوشت که ملائکه انواع دارند. عالین چهار نفرند که سایر ملائکه از جانب ایشان خلق شوند. یکی عقلی است که در جانب ایمن اعلاى عرش است، او «غصن اعظم از آن شجره مبارکه» است. این فقرات شاید یکی از معدود بشارات شیخ احمد احسائی به امر مبارک باشد. مهم‌تری بالاترین و راست‌ترین (ایمن اعلى) عالین، غصن اعظمی است که از شجره مبارکه روئیده است. بعد از او روحی است که در ایمن اسفل است و بعد از او ملائکه حجب در ایسر اعلى و ایسر اسفل هستند که یکی حجاب زبرجد و دیگری حجاب یاقوت است و پیش از این اشاره شد.

لذا غصن اعظم عقل محض است و هرگز به سجده آدم مأمور نشد. غصن اعظم بر تنه شجره مبارکه روئیده است. غصن اعظم در مقام اراده الهی است. در برخی مقالات دیگر یاد شد که مشیت و اراده دو مقامی است که کل وجود از این دو حاصل آمده است.^{۴۸} مشیت اولیه به تعبیر جانانه حضرت باب، بهاء الله بوده، اما اراده جز حضرت «من اراده الله» نیست که باز به غصن اعظم ختم می‌شود. حضرت عبدالهء غصن اعظم شجره ابهى است که در مقامات عبودیت، معرفت، اراده، و مرکزیت عهد و میثاق قرار داشت. حضرت باب نیز در تفسیر آیه «ام كنت من العالين» در ضمن توقیعی اشاره به ساحت کردند:

«اما ما سألت من قول الله عز و جلّ في حكم سجود الملائكة و استكبار ابليس حيث قال جلّ و علا "استكبرت ام كنت من العالين" فانظر بعين البدء فان الله قد خلق في كل شيء ثلاثة آيات من نفسه و هي آية كرامية آل الله و أنهم لهم العالون؛ و آية من ملائكته و هي شئون العبودية الحقّة في كل مقام بحقيقته؛ و آية من الماهية المجتته لحفظ عوالم بما قبلت لنفسه من دون امر و لا جبر، فخذ معنى الآية

من المشیة إلى مُنتهی مقام الملک و انَّ کُلَّ الملائکة قد سَجَدُوا لِآدمَ الاّ ابلیسُ فَفَسَقَ وَحدَه ... و انَّ الیومَ لو انتَ بِنَفْسِکَ وَحدَه تَقْرُ بهذا الامر و من علی الارض کُلهم یُعْرَضُونَ مِن هَذَا الامرِ فهذه تصدقُ فی حَقِّک ... فَاعْرِفِ الاشارةَ فَانها نُزِلتَ عَنْ وِراءِ سَبْعِینَ الفِ حجابٍ»^{۴۹}

به این مضمون که از حکم سجود ملائکه و استکبار ابلیس پرسیده بودی که خدا در قرآن از آن یاد کرده است "استکبرت ام کنت من العالین" به چشم بدء نظر کن، خداوند در هر شیء سه آیه از نفس خود خلق کرده است، اول آیتی که کرامت آل الله دارد، و اینان همان "عالین" هستند. دوم آیتی از ملائکه است که شئون عبودیت را نشان می‌دهد. آیت سوم، برگرفته از ماهیت موهوم است که خود را قبول دارد. لذا معنی آیه از مشیت شروع شده و به ملائکه منتهی می‌شود زیرا ملائکه همه سجده کردند مگر ابلیس که فاسق شد.

در بیان حضرت اعلی، عالین نفوس آل الله هستند بی آنها به صراحت اسمی از ایشان برده شود. این مطلب گویای آن است که باید بعد از ظهور حضرت باب در پی فردی از زمره عالین بود. اینجاست که بار دیگر توضیحات جمال ابهی روشنی‌بخش است. اینک باید بار دیگر به سوره هیکل توجه شود که حضرت بهاء‌الله از این عالین سخن گفتند. حضرت بهاء‌الله در این سوره بدیعه، بعد از خطابات مهم به هیکل، ناگهان به حوریه معانی بدل عنایت می‌فرماید و وصف قومی را به میان می‌کشند که به سجده آدم امر نشدند و در طی این وصف، آنان را به خوبی معرفی می‌فرمایند، به این نحو:

«ان یا حوریة المعانی ان اخرجی من عُرفَاتِ الکلماتِ بِاِذنِ الله مالِکِ الارضینَ و السَّمواتِ؛ ثُمَّ اظْهَری بِطِرازِ الالاهوتِ؛ ثُمَّ اسقِ حَمْرَ الجَبْروتِ بِأَنامِلِ الیاقوتِ لَعَلَّ أَهْلَ النَّاسوتِ یَطَّلَعْنَ بِما أَشْرَقَتْ مِن أَفقِ المَلْکوتِ شَمْسُ البقاءِ بِطِرازِ البهاءِ و یَقُومُنَّ عَلی النَّشاءِ بَینَ الارضِ و السَّماءِ فی ذِکرِ هَذَا الفَتی الَّذی اسْتَقَرَّ عَلی عَرشِ اسمِهِ المَنَّانِ فی قُطبِ الجَنانِ؛ و مِن وَجْهِه ظَهَرَتْ نَضْرَةُ الرَّحْمَنِ و عَن لَحْظِهِ لَحْظَاتُ السُّبحانِ و مِن شُئُونِهِ شُئُونَاتُ الله المُهیمِینَ القِیومِ. و ان لَنْ تَجِدی أَحداً ان یأخُذَ مِنَ الیدِ البِیضاءِ الحَمْرَ الحَمراءِ بِاسْمِ رَبِّکَ العَلِیِّ الِاعلی الَّذی ظَهَرَ مَرَّةً بَعْدَ اُولی بِاسْمِهِ الِابهی لا تَحْزَنی دَعی هَوْلای بِأَنفُسِهِمْ ثُمَّ ارْجعی اِلی خَلْفِ سُرادِقِ العِظْمَةِ و الکِبرِیاءِ؛ اِذا تَجِدی قوماً تَسْتَضِیْءُ اَنوارُ وُجُوهِهم کَالشَّمْسِ فی وَسَطِ الرُّوالِ و هُم یُهَلِّلُونَ و یُسَبِّحُونَ رَبَّهُمْ بِهَذَا الِاسْمِ الَّذی قامَ عَلی مَقَرِّ الاستِقْلالِ بِسُطانِ العِزِّ و الِاجْلالِ و انْکَ لَنْ تَسْمَعی مِنْهُم اِلَّا ذِکرَی اِنْ رَبِّکَ شَهِیدٌ عَلی ما اَقُولُ و ما اَطَّلَعُ بِهَوْلای أَحداً مِنَ الَّذینَ هُم خُلِقُوا بِکَلِمَةٍ فی اَزْلِ الازالِ کذلِکَ فَصَلنا لَکَ الامرَ و صَرَفنا الِایاتِ لَعَلَّ النَّاسَ فی اثارِ رَبِّهِم یَتَفَكَّرُونَ؛ اَنَّهُمْ ما اُمِرُوا بِسَجْدَةِ الِادَمِ و ما حَوَّلُوا وُجُوهِهم عَن وَجْهِ رَبِّکَ و هُم مِن نِعْمَةِ التَّقْدِیسِ فی کُلِّ حَینٍ یَتَنَعَّمُونَ، کذلِکَ رَقَمَ قَلَمُ الرَّحْمَنِ اسرارَ ما کانَ و ما یَکونُ لَعَلَّ النَّاسَ هُم یَعْرِفونَ سَوفَ یُظْهَرُ اللهُ هَوْلای فی الارضِ و یَرْفَعُ بِهِم ذِکرَه و یَنشُرُ اثارَه و یُثَبِّتُ کلماتِه و یُعْلِنُ آیاتِه رَغماً لِذَئِبَتِهِمْ کَفَرُوا و اَنکَرُوا و کانُوا بِآیاتِه یَجْحَدُونَ. اِنْ یا طَلَعَةَ الاحْدیةِ اِنْ وَجَدْتَهُمْ و اَدْرَکْتَ لِقائَهُمْ اِنْ اَقْصَصی لَهُمْ ما یَقْصُ لَکَ العُلامُ مِن قِصصِ نَفْسِه و بما وَرَدَ عَلیه لِیَطَّلَعَنَّ عَلی ما هُوَ المَسْطورُ فی لُوحِ مَحفوظٍ و اَخْبِرِهِم مِن نَباءِ العُلامِ و ما مَسَّتْهُ مِنَ البِساءِ و الضَّراءِ لِیَتَذَكَّرَنَّ بِمِصانِبی و یَکُونَنَّ مِنَ الَّذینَ هُم مُتَذَكِّرُونَ.»^{۵۰}

مضمون عبارت این است که ای حوریه معانی از غرفه‌های کلمات به اذن خدا برون آی، به طراز لاهوت ظاهر شو، و سپس خمر جبروت را به دست یاقوتی بنوش، شاید اهل ناسوت خبر یابند که خورشید بقاء به طراز بهاء تابان شده است و بعد، به ثناء الهی میان زمین و آسمان قیام کنند، ثنائی که مخصوص ذکر این جوانی است که بر عرش اسم منان خدا در قطب جنان مستقر گشته است و از وجه او طراوت رحمان، و از لحظه او، لطحات سبحان و از شأنش، شئون الهی ظاهر شده است. ای حوریه! اگر کسی را نیافتی که از ید بیضاء این خمر حمراء را به اسم علیّ اعلی که یکبار دیگر به اسم ابهی ظاهر شده، بگیرد، محزون مباش! آنان را به خودشان واگذار و سپس به خلف سراق و عظمت باز گرد! زیرا در آنجا قومی را خواهی یافت که نور وجوهشان مانند آفتاب در وسط ظهر روشن است و آنان به تهلیل و تسبیح خدای خویش به این نامی مشغولند که بر مقرّ استقلال خوش نشسته است. آری! هرگز از اینان جز ذکر من نخواهی شنید، خدا گواه است بر آنچه می‌گویم. هیچ کس که به کلمه الهی از ازل خلق شده است، از احوال اینان خبر ندارد. ما امر را برای تو تفصیل دادیم و آیات را صرف کردیم تا شاید ناس در آثار پروردگار خویش بیاندیشند. آری اینان به سجده آدم فرمان نیافتند و وجوه خویش را از وجه پروردگارت بر نگرداندند و البته همیشه از نعمت تقدیس در جمیع احیان متنعم بودند. قلم رحمن اینگونه اسرار آنچه بود و هست را مرقوم نمود شاید ناس به معرفت رسند. به زودی خداوند اینان را روی زمین ظاهر خواهد فرمود و ذکر خویش را به مدد آنان بلند خواهد کرد و آثارش را منتشر خواهد نمود و کلماتش را اثبات خواهد کرد و آیاتش را اعلان خواهد فرمود به رغم آنانی که کافر شدند و انکار کردند و به جحد آثار پرداختند. ای طلعت احديه! اگر اینان را یافتی و به لقایشان رسیدی، برایشان قصه بگو، قصه‌هایی را که این غلام رحمانی از داستان خویش، و آنچه بر او رفته است، برایت باز گفته است، شاید به آنچه در لوح محفوظ مسطور است خبر یابند. به آنان از نبأ این غلام خبر ده، و بگو بر وی چه مصائبی وارد شده است تا به مصائب متذکر شوند و یاد آنها را پاس دارند. شاید مفصل‌ترین وصف درباره «عالین» عبارات فوق باشد که از قلم جمال ابهی رقم خورده است. در ابتداء حوریه معانی را خطاب می‌دهند که از غرفه کلمات بیرون آید و لباس خوب بپوشد و خمر الهی بنوشد و به وصف فتی الهی یعنی جمال ابهی پردازد و اهل ناسوت از حضرتش خبر یابند. اگر این حوریه احدی را نیافت که از ید بیضاء خمر حمراء بنوشد، نباید محزون گردد زیرا ناسوتیان را به خودشان واگذار و به سوی خلف سراق عظمت باز گردد. از اینجا وصف عالین به ترتیب زیر ظاهر می‌شود:

آنان خلف سراق العظمة و الکبریاء ساکنند؛ وجوهشان مانند شمس می‌درخشد؛ به تهلیل و تسبیح خدا به اسم ابهی مشغولند؛ جز ذکر جمال ابهی از ایشان شنیده نشود؛ کسی از احوال ایشان خبر ندارد؛ آنان به سجده آدم امر نشدند؛ وجهشان همیشه به وجه خدا متوجه است؛ از نعمت تقدیس روزی برند؛ به زودی خدا اینان را روی زمین ظاهر خواهد کرد تا به ذکر الهی و نشر آثار و اثبات کلمات و اعلان آیات پردازند.

جمله این اوصاف در شأن حضرت عبدالبهاء صادق است. بشارت جمال قدم به حوریه معانی و البته اهل ناسوت این است: «فسوف يُظهِرُ اللهُ هَولاءِ فی الارضِ». این عبارت

شاید خبر از ظهور حضرت عبدالبهاء باشد زیرا عبارت "يُظْهِرُ" دیرآشنای ضمیر و زبان بابیان است چه که از اصطلاح «من يَظْهِرُهُ اللهُ» در بیان خبر دارند. اینک با عطف نظر به قصه قرآنی، «استکبرت ام کنت من العالین»، اگر عالین، غصن اعظم است که خبر ظهورش را در هیکل عنایت فرمودند، مصداق «استکبرت» ابلیسی است که نقض عهد می‌کند.

بار دیگر به عبارت «خَلَقْتُ بِيَدِي» و مسأله وجه باید نظر دوخت. کریمه قرآنی این بود: «قال: يا ابليسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي، ءاستكبرت أم كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ؟» یعنی سجده باید به کسی کرد که به «بید» خلق شده است. گفته آمد که ابن عربی شرافت و اعتبار سجده را به دو ید یا دو دست خدا در عبارت «خَلَقْتُ بِيَدِي» تعبیر کرد. سید کاظم ید را به عدد ۱۴ مرتبط می‌کند. او در وصف کلمه «يَد» به دو اسم وهاب و جواد که عددشان چهارده است اشاره می‌کند و آنها را به نحو عددی به یس مرتبط می‌کند و مقام سین را معلوم می‌دارد، و اینگونه می‌نویسد: «فمنها ظهر الإسمان الأعلىان الجواد و الوهاب الأذان لهما الهيمنة على كلِّ مدروء و مبروء فالجواد وجود محض التفضل و الوهاب يهب من غير استحقاق، و اليد الاسمان المذكوران تُعطي كلَّ ذي حقِّ حقه و تُوصِل الى كلِّ مخلوق رزقه و الهاء حرف الليلة القدر و الإشارة الى كف اليد و قبضته لأنَّ الحَمْسة كف الحكيم و قبضته العلى العظيم قال تعالى "و ما قدرُوا الله حقَّ قدره و الارض جَمِيعاً قبضته و السَّمَوَاتِ مَطْوِيَاتِ بِيَمِينِهِ سبحانه و تعالى عَمَّا يَشْرِكُونَ" و الياء منع النون هو السّين "يس و القرآن الحكيم انك لمن المرسلين على صراطٍ مُسْتَقِيمٍ" و السّين حرف مُعْتَدَلٌ...»^۵

یعنی دو اسم جواد و وهاب یکی محض فضل می‌بخشد و دیگری بدون استحقاق عطا می‌کند و منظور از ید این دو اسم وهاب و جواد هستند که هر حق هر ذی حقی دهند و رزق مخلوق را به او دهند. کلمه «یده» در عبارت «بیده ملکوت کل شیء» حاوی یک هاء نیز هست که عددش ۵ است و به کف دست (کف ید) اشاره دارد. اما اینک "ید" به عدد، چهارده است و اسم الله را نشان می‌دهد مطلبی است که حضرت باب بیان کردند. حضرتش در توقیعی می‌فرمایند:

«و انَّ حَقِيقَةَ الْيَدِ هُوَ حَقِيقَةُ الْوَجْهِ انَّ آلَ اللهِ هُمْ وَجْهُ اللهِ الَّذِي لَا يُهْلَكُ و انَّ وَجْهِيَّتَهُمْ لَا يُنْبِئُ بِغَيْرِهِمِ الْآ بِحَرْفِ الْهَاءِ فِي آخِرِ كَلِمَةِ الْوَجْهِ و انَّهُمْ تَمَامُ اسْمِ اللهِ الْجَوَادِ و الْوَهَابِ لِأَنَّ تِلْكَ الْأَسْمَاءَ الْأَرْبَعَةَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا رَكْنٌ يَحْكِي عَنِ الْأَرْكَانِ كُلِّهَا انَّ الْيَدَ هُوَ الْوَجْهُ و انَّ الْجَوَادَ هُوَ الْوَهَابُ و انَّ تِلْكَ الْأَسْمَاءَ هِيَ أَجْزَاءُ كَلِمَةِ الْأُولَى و انَّ حَقِيقَةَ الْيَدِ هُوَ سَبْعٌ لِأَنَّ السَّبْعَ إِذَا كُرِّرَ يَظْهِرُ أَرْبَعَةَ عَشَرَ و انَّ عَلَانِيَةَ السَّبْعِ هُوَ انَّمَا الشَّهَادَةُ و هُمَ عَلِيٌّ و مُحَمَّدٌ و عَلِيُّ و مُحَمَّدٌ و عَلِيُّ و الْحَسَنُ و مُحَمَّدٌ و انَّ أَسْمَاءَ انَّمَا الْعَيْبِ هُمَ مُحَمَّدٌ و عَلِيُّ و فَاطِمَةُ و الْحَسَنُ و الْحُسَيْنُ و جَعْفَرٌ و مُوسَى و انَّ فِي هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ عَشَرَ لَوْ تَنْظُرُ لَمْ تَرَ إِلَّا مُحَمَّدَ و عَلِيَّ لِأَنَّهُ بَدَأَ النَّبِيِّينَ و لِأَنَّهُ بَدَأَ الْوَصِيِّينَ.»

به این مضمون که "ید" همان "وجه" است زیرا عدد هر دو ۱۴ است، و منظور از وجه همانا چهارده معصوم هستند که با اسم جواد و وهاب نیز مشابه است. این چهار اسم یعنی جواد و وهاب و وجه و ید، ارکان اربعه‌ای هستند که هر یک از دیگری حکایت می‌کند. از سوی دیگر، عدد ۱۴ دو بار تکرار عدد ۷ است. و اسامی آنمه نیز به همین دلالت دارد. این مطلبی است که حضرت عبدالبهاء نیز به آن اشاره کردند:

«در قرآن عظیم می‌فرماید کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ؛ محققین بر آنند که وجه عبارت از ادلاء حضرت رسول است زیرا وجه عددش ۱۴ است و از این مقصود حضرات بزرگوار چهارده معصوم علیهم الصلوة و السلام است.»^{۵۲} اگرچه حضرت عبدالبهاء قول محققان را گفتند، و تأکیدشان بر وجه وجود انسان کامل است، اما معنای دیگری نیز برای وجه هست که آن نیز مبتنی بر عدد ۱۴ است. حضرت باب عدد اجدی ید و وجه و جواد و وهاب را ۱۴ معلوم داشتند که بر آن بودند که دلالت بر ظهور من یظهره الله دارد و به عبارت «فَلْتَرَأَبُنَّ فَرْقَ الْقَائِمِ وَالْقِيَوْمِ ثُمَّ فِي سَنَةِ التَّسْعِ كُلِّ خَيْرٍ تُدْرِكُونَ»^{۵۳} آن را تأیید کردند، زیرا تفاوت قائم و قیوم نیز به حروف اجد ۱۴ است. جمال آبهی این عبارت را در توضیح مطلب نقل فرمودند:

«اما ما سئلنا فی فَرْقِ الْقَائِمِ وَالْقِيَوْمِ، فاعلم بانَّ الْفَرْقَ بَيْنَ الْإِسْمَيْنِ ما یرى بَيْنَ الْأَعْظَمِ وَالْعَظِيمِ... فاعلم بانَّ الْفَرْقَ فی الْعَدَدِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ وَ هَذَا عَدَدُ الْبِهَاءِ إِذْ تَحْسَبُ الْهَمْزَةَ سِنَّةً لِأَنَّ شَكْلَهَا سِنَّةٌ فی قَاعِدَةِ الْهِنْدِسِيَّةِ وَلَوْ تَفَرَّأَ الْقَائِمُ إِذَا تَجَدُّ الْفَرْقِ خَمْسَةً وَ هِيَ الْهَاءُ فی الْبِهَاءِ وَ فی هَذَا الْمَقَامِ يَسْتَوِي الْقِيَوْمُ عَلَى عَرْشِ اسْمِ الْقَائِمِ كَمَا اسْتَوَى الْهَاءُ عَلَى الْوَاوِ وَ فی مَقَامِ تَحْسَبُ هَمْزَةَ الْقَائِمِ سِنَّةً عَلَى حِسَابِ الْهِنْدِسِيَّةِ يَصِيرُ الْفَرْقُ تِسْعَةً وَ هُوَ هَذَا الْاسْمُ اَيْضاً وَ بِهِذِهِ التَّسْعَةِ ارَادَ جَلَّ ذِكْرُهُ ظَهْرَ التَّسْعِ.»^{۵۴}

یه این مضمون که فرق قائم و قیوم تفاوت میان اعظم و عظیم است. در عدد، فرق میان این دو، ۱۴ است و عدد "بهاء" نیز ۱۴ است اگر همزه آن را مطابق با شکل همزه، ۶ حساب شود (ب=۲ و ه=۵ و ا=۱ و ع=۶ که جمعاً ۱۴ می‌شود). اما اگر قائم را به حساب همان همزه که شش است، در نظر گیرند، تفاوت قائم و قیوم به عدد، ۹ می‌شود که باز عدد بهاء است چه که همزه به عدد یک است. خلاصه منظور از وجه و ید در این آیات همان بهاء است. نکته جالب در دو بیانی که از جمال آبهی در ابتدای همین مقاله ثبت شد، مفهوم مشترک همان «وجه» است:

در لوح صلات حاجت: «ثُمَّ وَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ حَرَمِ اللَّهِ الَّذِي يَطُوفُهُ حِينُنْدِ أَرْوَاحِ الْوُجُودِ مِنَ الْغَيْبِ وَالشُّهُودِ ثَمَّ أَرْوَاحِ الَّذِينَ مَا أَمَرُوا بِأَمْرِهِ وَلَمْ يَزَلْ كَانُوا نَاطِرًا إِلَى وَجْهِ رَبِّكَ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ». و در سوره هیکل: «وَأَنَّهُمْ مَا أَمَرُوا بِسَجْدَةِ الْأَدَمِ وَمَا حَوَّلُوا وَجُوهَهُمْ عَنِ وَجْهِ رَبِّكَ». به عبارت دیگر اینان کسانی هستند که هرگز از «وجه» (=بهاء) خداوند روی بر نگردانند.

از سوی دیگر، این کلمه بهاء در عین حال به عدد تواند هشت باشد اگر همزه آن حساب نشود و در این صورت این همان ثمانیه‌ای است که باید عرش را حمل کند یعنی عرش به اسم بهاء حمل شود. حضرت عبدالبهاء در ضمن لوحی فرمودند: «ما الآية المباركة و يحمل عرش ربك يومئذ ثمانية اعلم ان الثمانية حاملة للتسعة و هذه اشارة الى عدد الاسم الاعظم المقدس تسعة لانها جالسة على الثمانية الحاملة لعرشها.»^{۵۵} به این معنا که منظور از آیه مبارکه که در آن ایام، هشت، حامل عرش پروردگار است، این است که هشت حامل نه است و این عدد اشاره به اسم اعظم دارد زیرا بهاء به عدد نه است (ب=۲ و ه=۵ و ا=۱ و ء=۱ که جمعاً ۹ می‌شود). لذا با این تفصیل باید گفت آیه مزبور در وصف "عالین" در ظهور بدیع تمام می‌شود.

۱۳- اگر بتوان «عالین» را روی زمین دید، در این صورت در ظهور جمال ابهی باید چنین دیداری رخ دهد. شاید آنان به قمیص اهل بهاء ظاهر گردند چه که مقامات اهل بهاء را می‌توان به مدد همین سجده دریافت. در تمام ادیان دستور سجده صادر شده است، الا اهل بهاء که معاف از سجده شدند. جمال ابهی در ضمن لوحی در توضیح شیوه و آداب زیارت و لقای مظهر ظهور اینگونه توضیح دادند:

«قُلْ يَا احِبَاءَ الرَّحْمَنِ اِنْ اَرَدْتُمْ اللِّقَاءَ فَاحْضَرُوا بِالرُّوحِ وَ الرَّيْحَانِ بِاَدَابٍ كَانَتْ مِنْ سَجِيَّةِ الْاِنْسَانِ اتَّقُوا اللّٰهَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْغَافِلِينَ، اِنَّهُ يَحْكُمُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَأْمُرُ بِمَا يَهْدِي الْعِبَادَ اِلَى هَذَا النُّورِ الْاَعْظَمِ الَّذِي اِذْ ظَهَرَ سَجَدَ لَهُ الرُّوحُ الْاَمِينُ، لَا تُقْبَلُوا الْاِيَادِي وَ لَا تَتَحَنَّنُوا حِينَ الْوُرُودِ، اِنَّهُ يَأْمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ هُوَ الْاَمْرُ الْمُجِيبُ، لَيْسَ لِاحِدٍ اَنْ يَتَدَلَّلَ عِنْدَ نَفْسِ هَذَا حَكَمِ اللّٰهِ اِذْ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ. قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ مَا ذَكَرْنَاهُ خُذُوا سُنَنَ اللّٰهِ وَ اَمْرَهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا سُنَنَ الْجَاهِلِينَ؛ مَنْ حَضَرَ لَدَى الْوَجْهِ اِنَّهُ مِنَ الزَّائِرِينَ اِلَى اللّٰهِ مَالِكِ هَذَا الْمَقَامِ الْكَرِيمِ، مَنْ حَضَرَ زَارَ اِنَّهُ مَمَّنْ فَاَزَّ مَا كَانَ مَسْطُورًا فِي كُتُبِ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ التَّقْبِيلَ وَ السُّجُودَ وَ الْاِنْطِرَاخَ وَ الْاِنْحِنَاءَ كَذَلِكَ صَرَّفْنَا الْاَيَاتِ وَ اَنْزَلْنَاهَا فَضْلًا مِنْ عِنْدِنَا وَ اَنَا الْفَضْلُ الْقَدِيمُ. اِنَّ السُّجُودَ يَنْبَغِي لِمَنْ لَا يُعْرِفُ وَ لَا يُرَى وَ الَّذِي يُرَى اِنَّهُ مَمَّنْ شَهِدَ لَهُ الْكِتَابُ الْمُبِينُ. لَيْسَ لِاحِدٍ اَنْ يَسْجُدَهُ وَ الَّذِي سَجَدَ لَهُ اَنْ يَرْجِعَ وَ يَتُوبَ اِلَى اللّٰهِ اِنَّهُ لَهَوُ النَّوَابِ الرَّحِيمِ قَدْ ثَبَتَ بِالْبُرْهَانِ بَاطِنَ السَّجْدَةِ لَمْ تَكُنْ اِلَّا لِحَضْرَةِ الْغَيْبِ اعْرِفُوا يَا اَهْلَ الْاَرْضِ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُعْرِضِينَ.»^{۵۶}

مضمون این است که ای احباء الهی اگر قصد لقاء مظهر ظهور دارید، به روح و ریحان به آدابی ظاهر شوید که شایستهٔ انسان است. او هرگونه خواهد حکم می‌کند و فرمان به اموری دهد که مردم به نور اعظمی هدایت شوند که چون این روح ظاهر گردد، حتی روح الامین به او سجده کند. به هنگام ورود نزد مظهر ظهور، دست نبوسید و هم نشوید، نباید کسی خود را نزد کسی خوار و ذلیل کند، این همانی است که خداوند به هنگام جلوس بر عرش فرمان داد. اینگونه کارها بر شما حرام است، سنت الهی را پیشه کنید و از شیوة جاهلان بپرهیزید. کسی که لدی الوجه حاضر آید او زائر است. چنین زائری، به زیارتی فائز شده است که در کتب الهی مسطور بود. دستبوسی و سجده و به خاک افتادن و خم شدن بر شما حرام شده است و این آیات الهی است که به فضل خدا بر شما نازل شد. سجده بر کسی رواست که شناخته نشود و نتوان او را دید، و کسی را که بتوان دید، کتاب مبین گواه اوست. نباید کسی نزدش سجده بزد و کسی که سجده کند باید توبه کند و خدا توبه‌پذیر است.

در این صورت، تا زمان جمال آبهی، به کل آفرینش سجده و تعظیم به آدم یعنی مظهر ظهور فرمان خداست، فقط برخی از این فرمان معاف هستند که در ظهور جمال آبهی پیدا می‌شوند. شاید از اینجا بتوان تفاوت کور آدم را با کور بهاء دریافت که در این ظهور هم شأن احبای رحمن به مقامات بلند تدارک دیده شده است و هم اینکه شریعت در کلیات اگر چه از مظهر ظهور صادر شده است اما در جزئیات انسان برای خویش به تدوین قانون خواهد رسید. آدم مظهر شریعت بود و باید به او سجده کرد. در این ظهور شریعت به دست بیت العدل است و اهل بهاء مصدر عقد قوانین به شمار آیند و همان "عالین" هستند که در غایت قرب به خدا قرار دارند.

از سوی دیگر، عبارت «لیس لاحد ان یسجده» در متن فوق، یاد آور آن است که اهل بهاء از سجده به آدم، مظهر ظهور، معاف شدند. اما سجده صرفاً به خداوند است چنانکه در همان بدو شریعت در نماز میت یکی از اذکار همین سجده است. در باب ۱۱ از واحد ۵ در نماز میت است انا کل لله ساجدون. سجده به تعبیر خوش شیخ احمد احسائی در شرح الزیاره: «اما تکرّمه الانسان بسجود ملائکته المقربین له فلا شکّ فیه و انه من الفضل تکرّمه کرم بها سیّد مالک جبار عظیم عبیده الضعفاء بان اسجد لهم المقربین لدیه المستغرقین فی خدمته و السجود اعظم مراتب الخضوع و الذلة و لهذا ورد اقرب ما یکون العبد الی الله اذا کان ساجدا و کان حقیقة هذه التکرّمه و الباعث علیها اظهار آثار ما کرم الله محمد و آله»^{۵۷} یعنی کرامت انسان در سجده ملائکه به جهت تعزیز و فضل خداست زیرا سجده اعظم مراتب خضوع است و لذا گفته شده است که چیزی اقرب از سجده به ساحت خدا نیست. به عبارت دیگر اگر ابلیس می‌توانست نظیر ملائکه به سجده نور الهی، نهفته در باطن آدم، اقدام کند، به عالی‌ترین مقامات قرب دست می‌یافت. اما داستان ابلیس در این سجده خود ماجرای دیگر است که باید در طی مقاله‌ای دیگر به آن پرداخت.^{۵۸}

یادداشت‌ها

۱- فاضل مازندانی، *امرو خلق*، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱، ج ۷۵/۴ این صلات در ماخذ دیگر آمده است، عبدالحمید اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹، ج ۱۳۱/۷ اما استاد اشراق خاوری این عبارت را نه فقط نقل نکرده است بلکه در ترجمه خویش نیز نیاورده است.

۲- حضرت بهاء الله، *آثار قلم اعلی*، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳، ج ۲۷۵/۴ و حضرت بهاء الله، *کتاب مبین* (آثار قلم اعلی ۱) موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۰، ج ۱۰/۱ بار دیگر به آن اشاره خواهد شد.

۳- *قرآن* ۳۴/۲ سوره بقره.

۴- ابوبکر عتیق نیشابوری اینگونه برداشت کرد: «این ید را نباید تأویل کرد جز آنکه به ید همی اقرار دهی و دانی که آدم را خاصیتی و شرفی بود در آنکه او را گفت خلقت بیدئ استکبرت ام کنت من العالین ای گردن کشی کردی از فرمان من یا بودی از برترین کنندگان؟ سوال: چه فرق است میان استکبار و میان علو در این موضع تا آن را به دو لفظ یاد کرد؟ جواب گفته‌اند معناه استکبرت علیّ ام کنت من العالین علی آدم، و گفته‌اند معناه استخففت بآدم ام کنت من العالین علیّ» عتیق نیشابوری: تفسیر سورآبادی ۱-۴، به اهتمام سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۱ش، ج ۲۱۴۷/۳.

۵- عبدالقادر گیلانی، *تفسیر الجیلانی* ۱-۵، مطبعة استانبول، ۲۰۱۱م، ۹۲/۵.

۶- محمد حسین طباطبائی، *تفسیر المیزان*، ۱-۲۰، بیروت لبنان، ۱۹۷۳م الطبعة الثانية، ج ۲۲۶/۱۷ و نیز «و قيل إن العالین صنف من الملائكة يقال لهم المهيمون مستغرقون بملاحظة جمال الله تعالى و جلاله لا يعلم أحدهم أن الله تعالى خلق غيره لم يؤمروا بالسجود لأدم عليه السلام أو هم ملائكة السماء و لم يؤمروا بالسجود» تفسیر روح المعانی.

۷- تفسیر المیزان ۲۲۶/۱۷ که نظر به اقوال پیشینیان دارد، «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» أي أرفعت نفسك فوق قدرك و تعظمت عن امتثال أمري أم كنت من الذين تعلقو أقدارهم عن السجود فتعاليت عنه مجمع البيان طبرسی ۷۵۸/۸.

۸- ملا فتح الله کاشانی، *تفسیر منهج الصادقین*، دار المنشور القم، ج ۷۰/۸ و در خلاصه آن آمده است: «أَسْتَكْبَرْتَ أَيَا تَكْبِرُ كَرْدِي بَدُونِ اسْتِحْقَاقِ وَ بَلَنْدِ سَاخْتِي خُودِ رَا فَوْقِ قَدْرِ خُودِ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ يَا هَسْتِي از جماعتی که بلند مرتبه و گفته‌اند بعضی از ملائکه

هستند که متحیرند در مطالعه جمال الهی و بجهت شدت توجه و استغراق تام باو سبحانه مأمور نشدند بسجود و قول او سبحانه که گفت من لعالمین اشارتست بایشان ابلیس اختیار شق ثانی کرده که آن استحقاق تفوق است.» خلاصه المنهج ملا فتح‌الله کاشانی ۱۰۳/۵.

۹- نجم الدین کبری، التأویلات النجمية ۱-۶، در الکتب العلمية، بیروت ۲۰۱۵م ج ۱۹۶/۵.

۱۰- الفتوحات المکیة ۴/۲.

۱۱- الفتوحات المکیة ۱/۱۲۲.

۱۲- الفتوحات المکیة ۲/۶۷.

۱۳- الفتوحات المکیة ۳/۲۹۴.

۱۴- ابن عربی در الفتوحات المکیة ۲/۴۶۸ تصریح کرد که فقط آدمی به یدئ یعنی دو دست خدا آفریده شده است حتی در قرآن خلقت آسمان چنین توصیف شده است: «و السماء بنینها بأبیئ» ابید یا "اید" یعنی قدرت و این کلمه جمع ید نیست لذا حتی آسمان و زمین به قوه خلق شدند مگر انسان که به دو ید خدا خلق شده است.

۱۵- الفتوحات المکیة ۲/۴۶۸.

۱۶- الفتوحات المکیة ۴/۳۱۲.

۱۷- الفتوحات المکیة ۲/۴۶۸.

۱۸- الفتوحات المکیة ۲/۲۵۵.

۱۹- الفتوحات المکیة ۴/۲۴۵.

۲۰- فصوص الحکم / ۴۹ فص ادرسی، (فص حکمة قدوسية فی کلمة ادریسية) و شروح فصوص الحکم از جمله شرح فصوص الحکم صائغ الدین ۱/۲۸۰.

۲۱- به یاد بماند که ابن عربی در الفتوحات المکیة ۴/۴۲۳ از شیخ خود، عربی، نقل می‌کند که عبارت قرآنی را اینگونه میخواند «الرحمن علی العرش» و در اینجا وقف داده سپس بقیه آیه را میخواند "استوی...!!"

۲۲- کمال الدین عبدالرزاق قاشانی، شرح فصوص الحکم، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۰ش، ص ۷۶ به بعد. و نیز علاء الدین المهائمی: خصوص النعم فی شرح فصوص الحکم، تصحیح احمد فرید المزیدی، دار الکتب العلمية، بیروت لبنان، الطبعة الاولى، ۲۰۰۷م، ص ۱۷۶.

۲۳- سید یعقوب خان افندی، شرح فصوص الحکم مسمی به توضیح البیان، تصحیح عاصم ابراهیم الکیالی، کتاب نشرون بیروت لبنان الطبعة الاولى، ۲۰۱۵م، ص ۱۳۹-۱۴۰.

- ۲۴- ابوالعلاء عقیفی، *فصوص الحکم* ۱-۲، قاهره مصر، ۱۹۵۴م و افسست انتشارات الزهراء، ۱۳۶۶ش، ج ۲، صص ۴۴ تا ۴۷.
- ۲۵- مویّدالدین جنّدی، *شرح فصوص الحکم*، به اهتمام سیدجلال الدین آشتیانی و ابراهیمی دینانی، نشر دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۶۱ش، ص ۳۲۸ برخی شارحان دیگر عین اقوال او را تکرار کردند مثلا خواجه محمد پارسا، *شرح فصوص الحکم*، به اهتمام جلیل عسگرنژاد، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ش، ص ۱۳۵.
- ۲۶- تاج‌الدین حسین خوارزمی: *شرح فصوص الحکم* ۱-۲، به اهتمام نجیب مایل هروی، نشر مولی، ۱۳۶۴ش، ج ۱/۲۱۳-۲۱۴ باید افزود که خوارزمی این سخنان خویش را با عطف نظر به شرح داود قیصری گفته است، بنگرید به داود قیصری، *شرح فصوص الحکم*، افسست انتشارات بیدار، ۱۳۶۳ش، ص ۱۵۶.
- ۲۷- عبدالغنی نابلسی، *جواهر النصوص فی حل کلمات الفصوص*، تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی، دار الکتب العلمیة بیروت لبنان، الطبعة الاولى، ۲۰۰۸م. صائِن الدین در شرح فصوص خود فقط به اهمیّت علوّ و مکانّت آن توجه کرده است، صائِن الدین ترکیه، شرح فصوص الحکم ۱-۲، تحقیق محسن بیدارفر، انتشارات بیدار قم، ۱۳۷۸ش، ج ۱/۲۹۱.
- ۲۸- مولانا، *مثنوی معنوی*، به اهتمام توفیق سبحانی، نشر روزنه، ۱۳۷۸ش؛ دفتر ۲ ص ۲۸۳ بیت ۳۳۳۶ به بعد.
- ۲۹- ولی محمد اکبر آبادی، *شرح مثنوی* ۱-۷، به اهتمام نجیب مایل هروی، نشر قطره، ۱۳۸۳ش، ج ۲/۹۴۸-۹۴۹.
- ۳۰- *مثنوی* / ۴۵۴ د ۳ ب ۳۹۰۲ به بعد.
- ۳۱- شیخ احمد احسائی، *جوامع الکلم* ۱-۹؛ المطبعة الغدير، بصره، الطبعة الاولى، ۱۴۳۰ق؛ ج ۸/۶۳۲.
- ۳۲- *جوامع الکلم* ۳/۵۶۱ عینا این گونه نیز آورده است: اعلم ان الروح يطلق على ملكين من العالين اذا نسب الى امر الله و امر الرب: احدهما على النور الابيض من اركان العرش و هو الايمن الاعلى و هو العقل الكلّي ای عقل الكلّ المسمى بالقلم؛ و ثانيهما على النور الاصفر من اركان العرش و هو الايمن الاسفل و هو الروح الكلّي ای روح الكل و يطلق على ملكين آخر من العالين ايضا: احدهما على النور الاخضر من اركان العرش و هو الايسر الاعلى و هو النفس الكلّية ای نفس الكل المسمى باللوح المحفوظ و ثانيهما على النور الاحمر من اركان العرش و هو الايسر الاسفل ای الطبيعة الكلّية ای طبيعة الكلّ فالاولان هما الروح من امر الله و الاخيران هما الروح الذي على ملائكة الحجب و قد اشار الى هذا زين العابدين ع في الصحيفة في دعاء الصلوة على الملائكة فقال و الروح الذي على ملائكة الحجب و اراد به الاخيرين و لاورح الذي هو من امرک و اراد به الاولين و و

المراد من الامر الامر الفعلى و هو المشیة و الارادة و الامر المعفولى و هو الحقیقة المحمدیة و هذا اظهر لان قوله من امر ربى التى فىه بمن الابتدائیة التى تدلّ على التبعیض... و المراد من الملائكة الحجب الملائكة الكروبیین و هم مائة الف و اربعة و عشرون الف ملك و روى بن ادرس فى مستطرفات السرائر عن الصادق ع و قد سئل عن الكروبیین فقال قوم من شیعتنا....» جوامع الكلم ۴/۳۰۶ شرح العرشیه.

۳۳- جوامع الكلم ۱/۴۶.

۳۴- شیخ احمد احسایى، شرح الزیارة الجامعة الكبيرة، ۱-۴، نشر سعادت کرمان، ج ۱، ۱۳۵۵ش، ج ۱/۳۸۰ عین نوشت: قلتُ هو من العالین الاربعة عنهم باركان العرش نور احمر منه احمرت الحمره و نور اصفر منه اصفرّت الصفرة و نور اخضر منه اخضرت الخضرة و نور ابیض منه ابیضت البیاض و منه ضوء النهار و لیست هذه الاربعة من الملائكة لان الملائكة حروف من حروف الوجود و هذه هی الكلمات التامات التى لا یجاوزهن بر و لا فاجر. وانما تسمى هذه الروح التى هی احد الاربعة و هو عبارة عن الركن الاصفر...» همان ۱/۱۳۰.

۳۵- شرح الزیارة ۴/۸۱.

۳۶- شرح الزیارة ۱/۱۳۰.

۳۷ - سید کاظم رشتی، جواهر الحكم ۱-۱۴، شركة الغدير للطباعة والنشر، البصرة عراق، الطبعة الاولى، ۱۴۳۲ق، ج ۳/۴۱۳.

۳۸- جواهر الحكم ۵/۱۲۲-۱۲۳.

۳۹- ملا محسن فیض کاشانى، كلمات مکنونه، نشر فراهانى اصفهان، ۱۳۶۰ش، ص ۷۷.

۴۰- براى توضیح این اصطلاحات بنگرید به تعلیقات نگارنده بر توقيع حضرت باب پیرامون تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم .

۴۱- جواهر الحكم ۸/۹۸.

۴۲- جواهر الحكم ۴/۹۱ وى در جایى دیگر توضیح می‌دهد که در مراتب وجود، نخست حقیقت محمدیه است و بعد: «المرتبة الثانية مرتبة الملائكة العالین و الملائكة المقربین الذین ما سجدوا لأدم ع لما امرت الملائكة بالسجود قال الله تعالى لابلیس لما استکبر عن السجود "استکبرت ام کنت من العالین" و قد یطلق علیهم حملة العرش و قد یطلق علیهم العرش و هم المدبرون فى الوجود بامر الائمة علیهم السلام و ثانى مظهر من مظاهر الحق عز و جل و کل الوجود و من فیه یستمدّ منهم و یرشح منهم علیه و لا شک ان ظهور الحق تعالى لهم لیس کظهوره لغيرهم و الا لکانوا و غیرهم سواء فلا مرجح لكونهم مدبرین فى العالم دون غیرهم بل لا یمن تدبیر المساوی للمساوی كما لا یخفى على الفطن اللیبب فمقامهم فى التوحید اعلى و اعظم من غیرهم مما هو تحتهم لا فوقهم؛ المرتبة الثالثة مرتبة

- الملائكة الكرويين قال الصادق على جده و ابيه و ابنائه السلام ان الكرويين قوم من شيعتنا
لو قسم....» جواهر الحكم ۸/۳۹۸-۳۹۹.
- ۴۳- جواهر الحكم ۱۱/۲۸۶-۲۸۷.
- ۴۴- برای توضیح آن بنگرید به تعلیقات نگارنده بر تویع حضرت باب در تفسیر بسم الله
الرحمن الرحیم.
- ۴۵- آیه قرآن ۸۱/۱۱ سورة هود در قصه لوط است که فرشتگان به وی ظاهر شدند.
- ۴۶- جواهر الحكم ۱۲/۹۶-۹۹.
- ۴۷- جوامع الكلم ۸/۲۹۷.
- ۴۸- بنگرید به فریدالدین رادمهر، «رقص وجود با کاف و نون»، ارض طاء، ۲۰۱۶م.
- ۴۹- فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۱-۲، موسسه ملى مطبوعات امری، ۱۱۷ب،
ص ۴۴۳.
- ۵۰- آثار قلم‌اعلی، ۴/۲۷۵.
- ۵۱- شرح القصیده/۱۰۵.
- ۵۲- حضرت عبدالبهاء؛ منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، موسسه مطبوعات بهائی
آلمان، هوفهایم آلمان، ۲۰۰۵م، ج ۶ / ص ۲۷۰.
- ۵۳- حضرت باب، بیان عربی، نسخه خطی، و نیز میرزا نعیم سدهی، نتیجه بیان، خط
میرزا علی اکبر میلانی‌اف، ۱۳۳۳ق، ص ۲۴.
- ۵۴- حضرت بهاء الله، مجموعه اقتدارات، خط مشکین قلم، ۱۳۱۰ق، صص ۶۰-۶۸ باید
گفت که حضرت بهاء الله فرق قائم و قیوم را بنا بر محتوای دو ظهور حضرت باب و
حضرت بهاء الله قرار دادند که باید به آن رجوع کرد. اما در اینجا چون سخن از عدد
وجه یعنی ۱۴ به میان آمد بخشی از بیان نقل شد که ناظر به همین عدد بود.
- ۵۵- فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۱-۲، ص ۴۳۵.
- ۵۶- حضرت بهاء الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۲، طبع فی مطبع الناصری، بمبئی، ۱۳۱۴ق،
ص ۸۱.
- ۵۷- شرح الزیارة ۱/۳۳۵.
- ۵۸- در مقاله دیگر به این داستان نیز اشاراتی خواهد شد در اینجا کافی است به این قول
ابن عربی اکتفاء کرد که نوشت: قال رسول الله قیل لابلیس: لم ابیت عن السجود؟ قال: یا
ربّ لو اردت منی السجود لسجدت، قال له: متى علمت انی لم ارد منك السجود؟ بعد
حصول الابایة و المخالفة او قبل ذلك؟ فقال: یا ربّ بعد وقوع الابایة علمت! فقال: بذلك
أخذتک! ان الامر كله لله و الله لا يحدث شيئا بالاتفاق و انما يحدثه عن علم صحيح و ارادة
و قضاء غیبی و قدر، فلا بدّ من كون ما هو كائن في علمه و انما بقى هل يتعلق بمن ظهر

عليه مثل هذا الفعل الالهي اثم ام الا؟ فعندنا الاثم متعلق به و لوو حصل له العلم الصحيح الا ان كان حاله ممن قد اعلم ما يقع منه من الجرائم مشاهدة و كشفاً و من اطلاعه على المقدور عليه اطلاعه انه غير مؤاخذ بذلك عند الله فان لم يطلع فلا يبادر و لا يکن له تعمل في ذلك ما لم يعلم علم الله فيه فان علم انه مؤاخذ و لا بدّ فيعلم ان الله قد راعى حكم الظاهر في العموم فيتهياً لقضاء الله النافذ فيه و هذا عندنا ليس بواقع اصلاً و ان كان جائزاً عقلاً».